

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تعلیم و تَعَلُّمُ عبادت است. امام خمینی (ره)

فارسی

سوم دبستان

(نیازهای ویژه)

(ذهنی)

۱۳۹۴-۹۵

فارسی (پایه سوم)

زیر نظر: مریم پورسلطان



مؤلفین:



مریم پورسلطان – عفت قیومی – زهرا صفی یاری – نسرین دخت
اشرفی امینه – صغری راسخ – مانیا پدیدار – محبوبه ضرغام پور –
ایراندخت باقری نژاد – عشرت لطفی

تصویرسازی: منصور صداقت



ویراستاری: سیما عبدالحسین پور



صفحه آرایی: مریم نصرتی



حروف چینی: زهرا ایمانی



مدیر هنری: پدram حکیم زاده

طراح جلد: سحر حقگو



چاپخانه: شرکت افست «سهامی عام» (www.Offset.ir)



بسم الله الرحمن الرحيم

﴿... و من احياءها فكانها احياء الناس جميعاً...﴾

بی سبب نیست که کار معلمان کودکان استثنایی را به «شغل انبیاء و مصلحان بزرگ عالم» تشبیه کرده اند، چرا که ماهیت تلاش عاشقانه‌ی آنان جهاد در مسیر احیاء انسان هاست. موفقیت در این جهاد خداجویانه مرهون تدوین برنامه‌ی درسی متناسب با توانمندی‌ها و نیازهای دانش آموزان استثنایی است به نحوی که نارسایی برنامه‌های درسی و شرایط آموزش و پرورش عمومی برای دربرگرفتن این گروه از دانش آموزان، حذف آنان از جریان تعلیم و تربیت عمومی را موجب نشود. اینک خدا را شاکرم که پس از مدت‌ها تلاش ایثارگرانه‌ی معلمان و کارشناسان این سازمان بار دیگر به بار نشست و بخش دیگری از مجموعه‌ی برنامه‌های درسی ضروری برای پرورش استعدادها‌ی دانش آموزان عزیز که در یادگیری و نیازها شرایط متفاوتی دارند برای بهره‌گیری آنان به چاپ رسید.

در این راستا محتوای کتب درسی کودکان استثنایی در مدارس ویژه به منظور تمهید زمینه‌های فراگیری مطالب و مهارت‌هایی که دانش آموزان را برای زندگی در جامعه‌ی امروز آماده می‌سازد طراحی شده است. امیدوارم تکمیل این حلقه‌های نهایی زنجیره آموزش و پرورش عمومی و حرفه‌ای، با فراهم آوردن کفایت‌های فردی و اجتماعی لازم، آرزوهای عموم معلمان و والدین این کودکان و نوجوانان را جامه واقعیت بپوشد.

بر خود فرض می‌دانم از تمامی دست‌اندرکاران تدوین این مجموعه در سازمان و نیز مقام محترم عالی وزارت، مسؤولین و دست‌اندرکاران سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی به‌ویژه، اداره‌ی کل چاپ و توزیع کتب درسی که با حمایت‌های خود در برآورده شدن این نیازها و آرزوی معلمان و دانش آموزان استثنایی نقش بزرگی را ایفاء کردند، صمیمانه سپاسگزاری نمایم. از آن‌جا که هیچ اثر انسان ساخته‌ای بدون ضعف و کاستی نخواهد بود، مشتاقانه چشم به راه نظریات و پیشنهادهای صاحبان اندیشه و تجربه در جهت ارتقاء کیفیت این برنامه‌ها خواهیم بود.

و ما توفیقنا الاّ بالآب... العزیز الحکیم

معاون وزیر و رییس سازمان آموزش و پرورش استثنایی

۱- از فرمایشات مقام معظم رهبری به معلمین استثنایی



فهرست

صفحه	نام درس
۶	۱- مدرسه‌ی خرگوش‌ها
۱۵	۲- غذای مفید
۱۸	۳- چراغ راهنما
۲۶	۴- جشن مدادها
۳۰	۵- نامه
۳۶	۶- روز دانش‌آموز
۴۰	۷- کاردستی
۴۴	۸- مسجد روستا
۵۰	۹- خانه‌ی تمیز
۵۴	۱۰- شب یلدا
۶۰	۱۱- خانه‌ی کبری خانم
۶۶	۱۲- کتاب خانه‌ی کلاس
۷۰	۱۳- نوزاد کوچک
۷۶	۱۴- پرستار
۸۰	۱۵- فصل بهار
۸۴	۱۶- بازی
۸۸	۱۷- حضرت علی (ع)
۹۲	۱۸- باغ وحش

مدرسه‌ی خرگوش‌ها

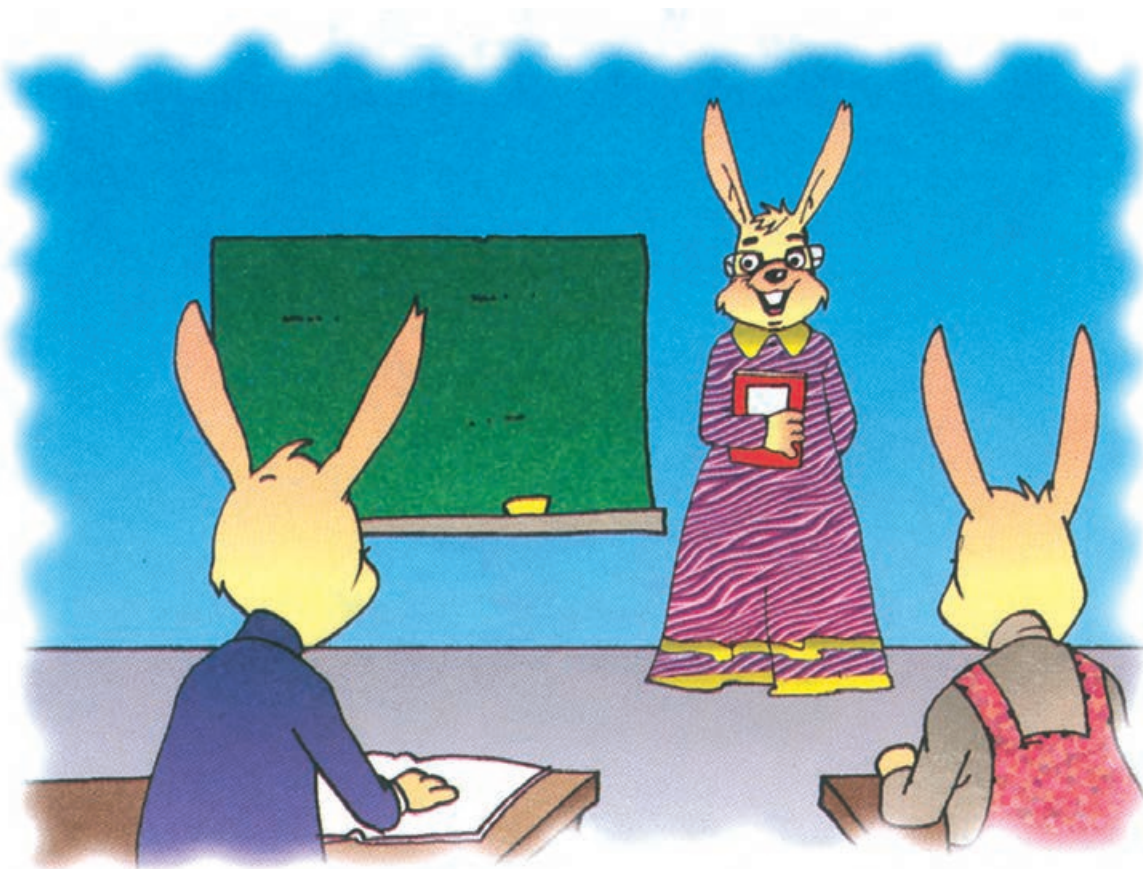


یکی بود یکی نبود.

در یک باغِ بزرگ، یک خرگوش خانم با بچه‌های خود زندگی * می‌کرد.
یک روز صبح زود، آقا خرگوش سبد را برداشت و برای جمع کردنِ هویج از خانه بیرون رفت. مادرِ خرگوش‌ها بچه‌ها را از خواب بیدار کرد.
او گفت: بچه‌ها می‌دانید که امروز، اولین روزِ * مدرسه است و شما باید به دبستان بروید. بچه خرگوش‌ها با خوش حالی * از رختخواب بیرون پریدند و به مادر سلام کردند.

آن‌ها بعد از خوردنِ صبحانه لباس پوشیدند.

آقا خرگوش با سبد پر از هویج به خانه برگشت .
او چند هویج به بچه ها داد و گفت : در راه مراقب* خود باشید تا روباه به شما
نزدیک نشود .
آن ها از پدر و مادر خدا حافظی کردند و به مدرسه رفتند .
در مدرسه وقتی خانم معلم به کلاس آمد ، بچه ها از جای خود بلند شدند . خانم
معلم گفت : بچه ها سلام ، به مدرسه خوش آمدید .
من از دیدن شما خوش حال هستم و از خدا می خواهم همیشه شاد باشید . وقتی
زنگ تفریح زده شد ، بچه خرگوش ها در حیاط مدرسه هویج های خود را خوردند
و با هم مشغول بازی شدند .



کلمه ها و ترکیب های تازه



این پرنده در لانه زندگی می کند.



خرگوش خانم در باغ زندگی می کند.



بچه خرگوش با خوش حالی به مدرسه می رود.

بچه خرگوش با شادی به مدرسه می رود.



مادر مراقب علی است .

مادر مواظب علی است .



باغبان مراقب گل ها است .

باغبان مواظب گل ها است .

خرگوش خانم به بچه ها گفت : امروز اولین روز مدرسه است .

خرگوش خانم به بچه ها گفت : امروز اول مدرسه است .

شنبه اولین روز هفته است .

شنبه روز اول هفته است .



اولین روز: روزِ اوّل

با خوش حالی: با شادی

مراقب: مواظب

پرسش

- ۱- خرگوش خانم با بچه‌هایش در کجا زندگی می‌کرد؟
- ۲- چه کسی به کلاس آمد و برای بچه‌های خرگوش‌ها حرف زد؟
- ۳- وقتی آموزگار به کلاس آمد بچه‌های خرگوش‌ها چه کردند؟
- ۴- بچه‌های خرگوش‌ها در زنگ تفریح چه خوردند؟

□ درس را بخوانید و جمله‌ی درست را علامت بزنید.

۱- وقتی که آموزگار به کلاس آمد گفت:

□ زنگ تفریح است و به حیاط بروید.

□ سلام به مدرسه خوش آمدید.

۲- آقا خرگوش به بچه‌ها گفت مراقب خود باشید تا

□ روباه به شما نزدیک نشود.

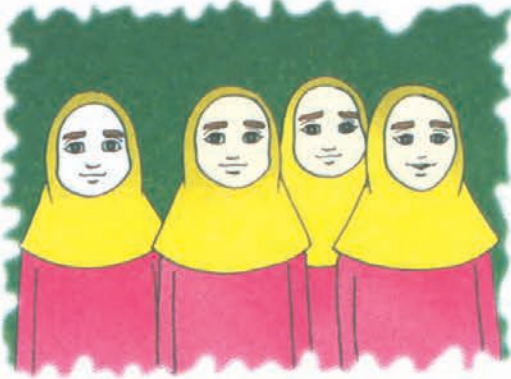
□ سگ به شما نزدیک نشود.



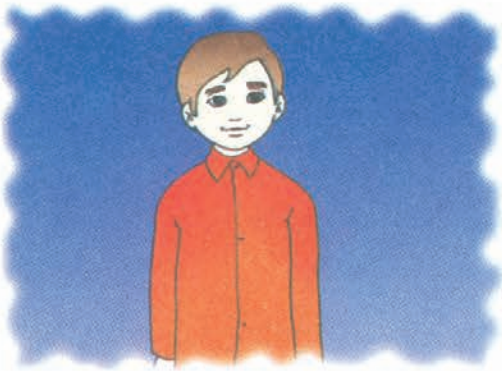
بچه ها توجه کنید:



دانش آموز



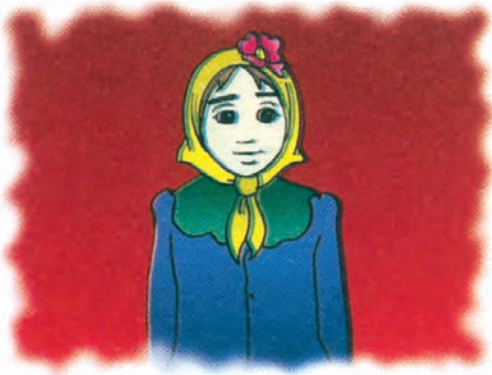
دانش آموزان



پسر



پسران



دختر

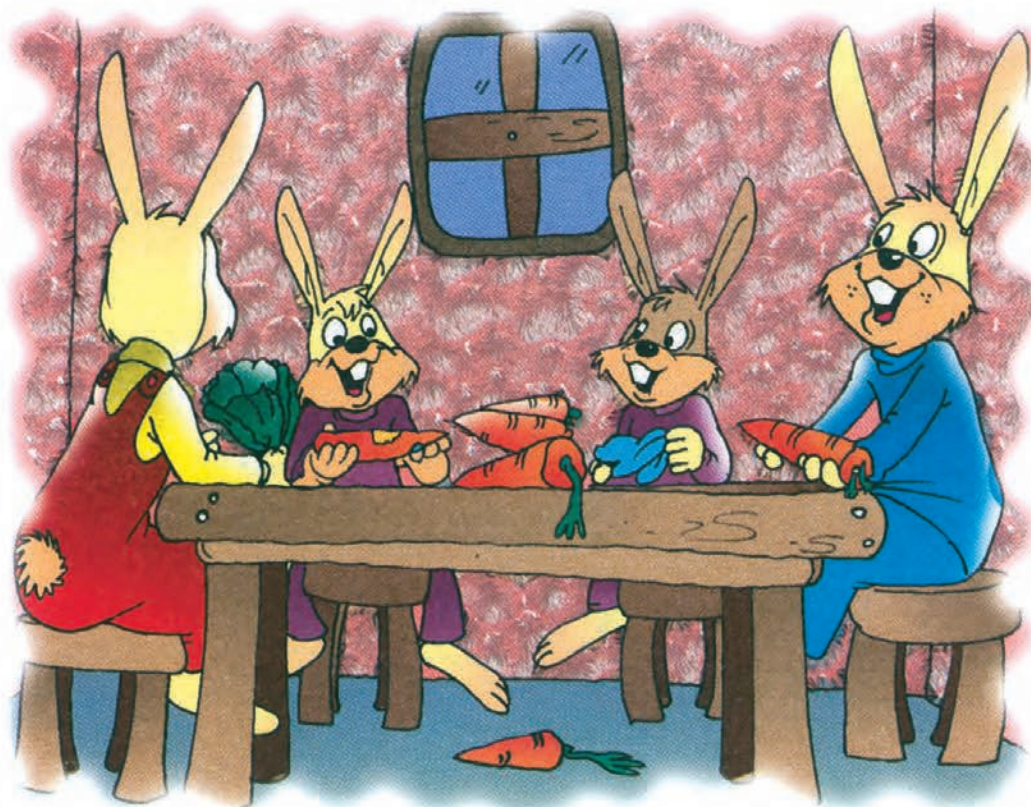
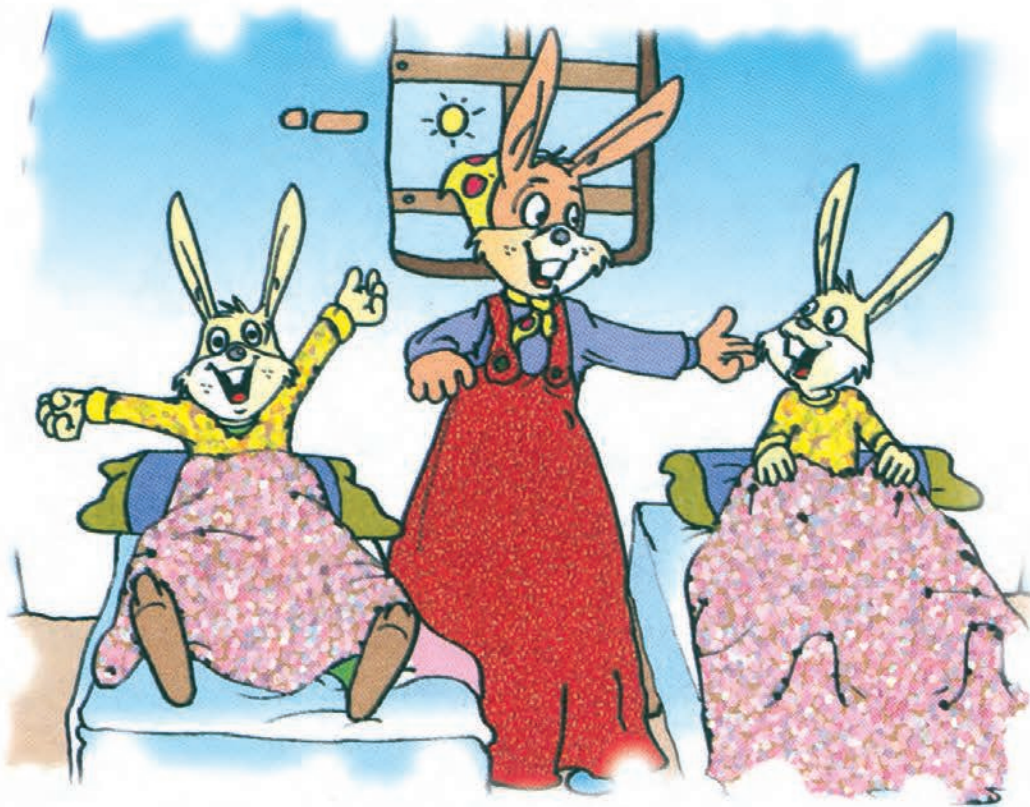


دختران

□ فکر کنید و پاسخ دهید.

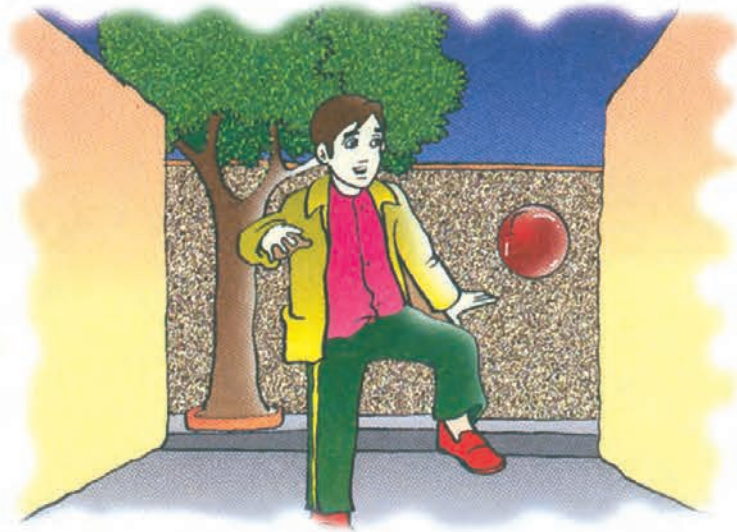
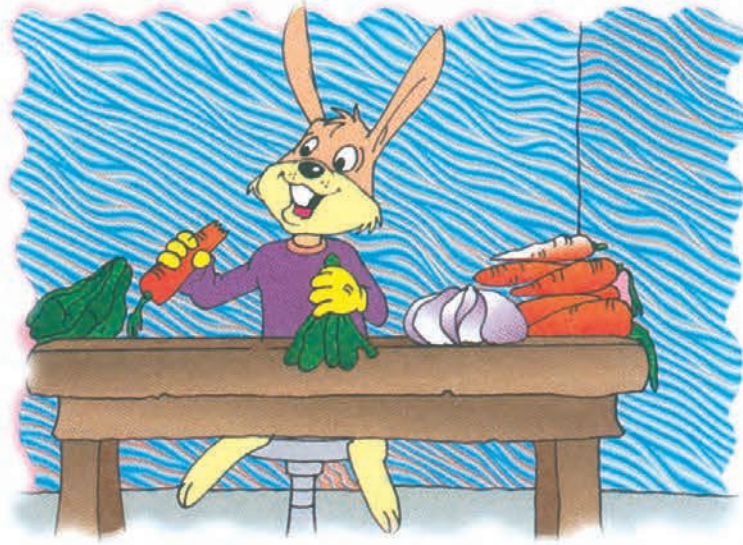
- ۱- چرا بچه خرگوش ها خوش حال بودند؟
- ۲- بچه خرگوش ها چه غذایی را دوست دارند؟
- ۳- اگر بچه خرگوش ها در راه یک روباه می دیدند چه کار می کردند؟

□ به تصویرهای زیر نگاه کنید. فکر می کنید بعد از این که بچه خرگوش ها از خواب بیدار شدند و صبحانه خوردند، چه کار می کنند؟





□ برای هر تصویر یک جمله بگویید و آن را بنویسید.



غذای مفید*

دیروز بچه‌ها، در حیاط مدرسه مسابقه دادند. بهزاد خیلی تند دوید. او از همه‌ی بچه‌ها جلو زد و در این مسابقه برنده شد.

همه برای بهزاد دست زدند. او در تمام مسابقه‌ها اول می‌شد. من هم دوست داشتم مثل بهزاد باشم.

برای همین از او پرسیدم: چه کار می‌کنی که همیشه برنده می‌شوی؟ بهزاد گفت: من هر روز ورزش می‌کنم و غذاهای مفید می‌خورم.

من از او پرسیدم: غذاهای مفید چه غذاهایی هستند؟

بهزاد گفت: گوشت، شیر، تخم‌مرغ و میوه‌های مفید هستند. من این غذاها را خیلی دوست دارم.

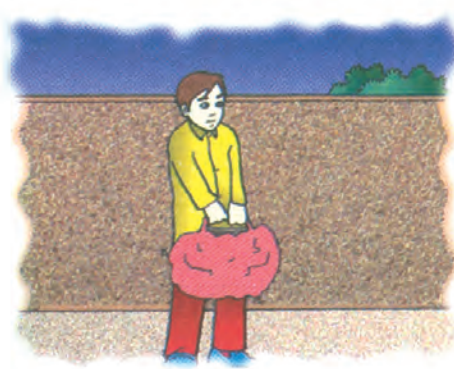
از آن به بعد، من هم تصمیم گرفتم، مثل بهزاد ورزش کنم و غذاهای مفید بخورم تا همیشه قوی* و سالم باشم و در مسابقه برنده شوم.



کلمه ها و ترکیب های تازه



امین قوی نیست.
امین پرزور نیست.



بهزاد قوی است.
بهزاد پرزور است.

قوی: پرزور

غذای مفید: غذایی که خوردن آن ما را قوی و سالم می کند.

پرسش

- ۱- بچه ها در حیاطِ مدرسه چه کار می کردند؟
- ۲- چه کسی در مسابقه برنده شد؟
- ۳- نام چند غذای مفید را بگویید؟

□ اسم غذاهای مفید زیر را بنویسید.

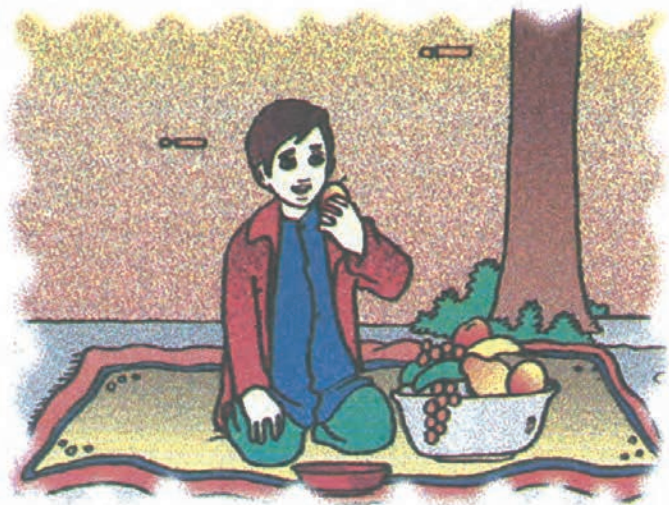
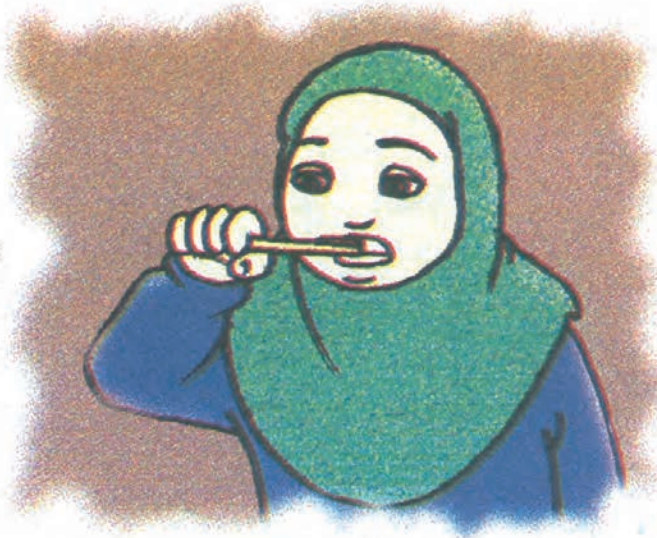


□ فکر کنید و پاسخ دهید.

۱- برای این که قوی و پُر زور شوید چه غذاهایی باید بخورید؟

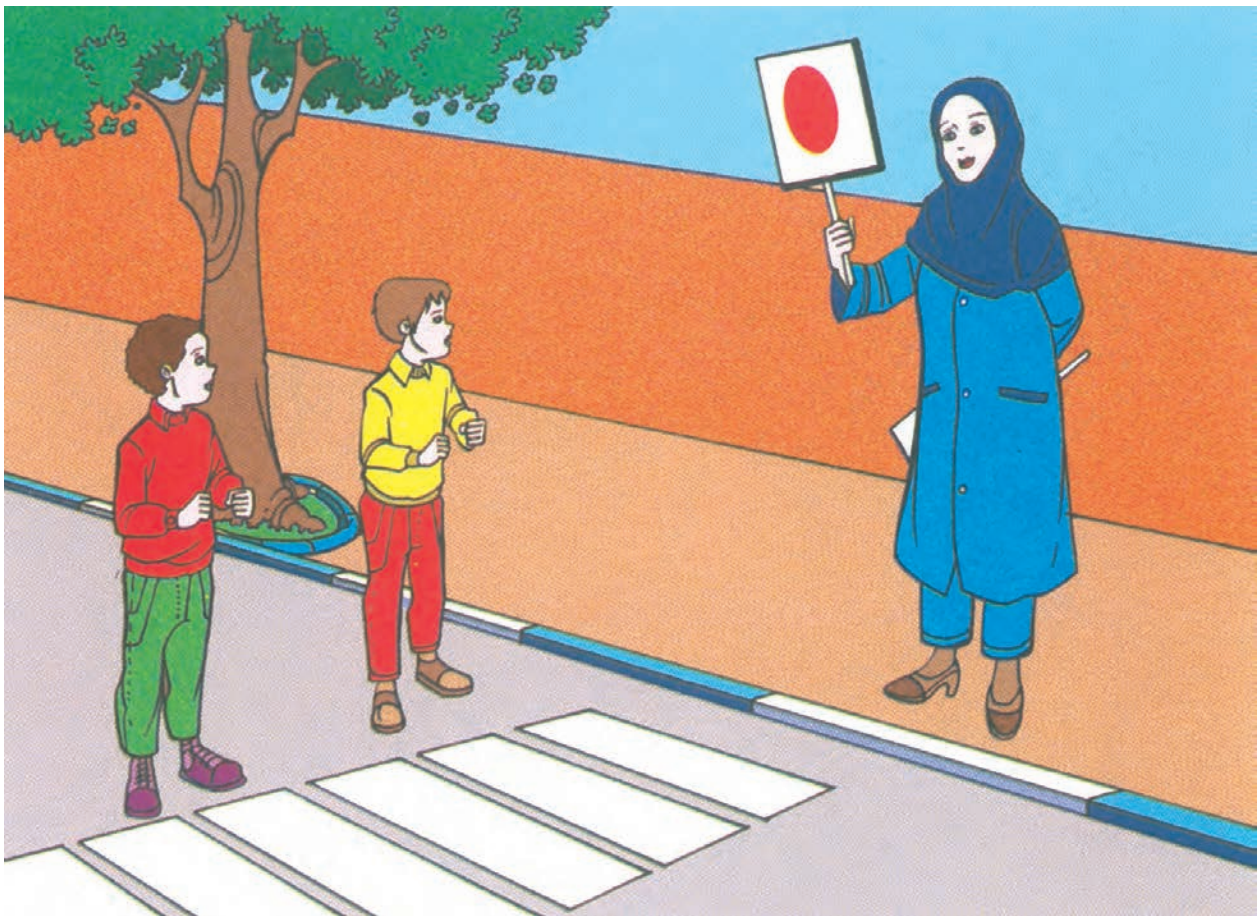
۲- بچه‌ها در حیاتِ مدرسه چه مسابقه‌ای می‌دادند؟

□ برای هر تصویر یک جمله بگویید و آن را بنویسید.



چراغِ راهنما

امروز آموزگار ما را به حیاطِ مدرسه برد تا یک بازیِ جدید* را به ما یاد بدهد.
او یک کارت مقوایی را به ما نشان داد.
آموزگار در یک طرفِ کارت، دایره‌ای قرمز و در طرفِ دیگر آن یک دایره‌ی سبز
چسبانده بود.
او گفت: بچه‌ها، این کارت مثلِ یک چراغِ راهنما است و بعد آموزگار با گچ
روی زمین یک چهار راه کشید.



آموزگار گفت: بچه‌ها، حالا من پلیس می‌شوم و امین و حسین به جای ماشین‌ها در خیابان حرکت می‌کنند.

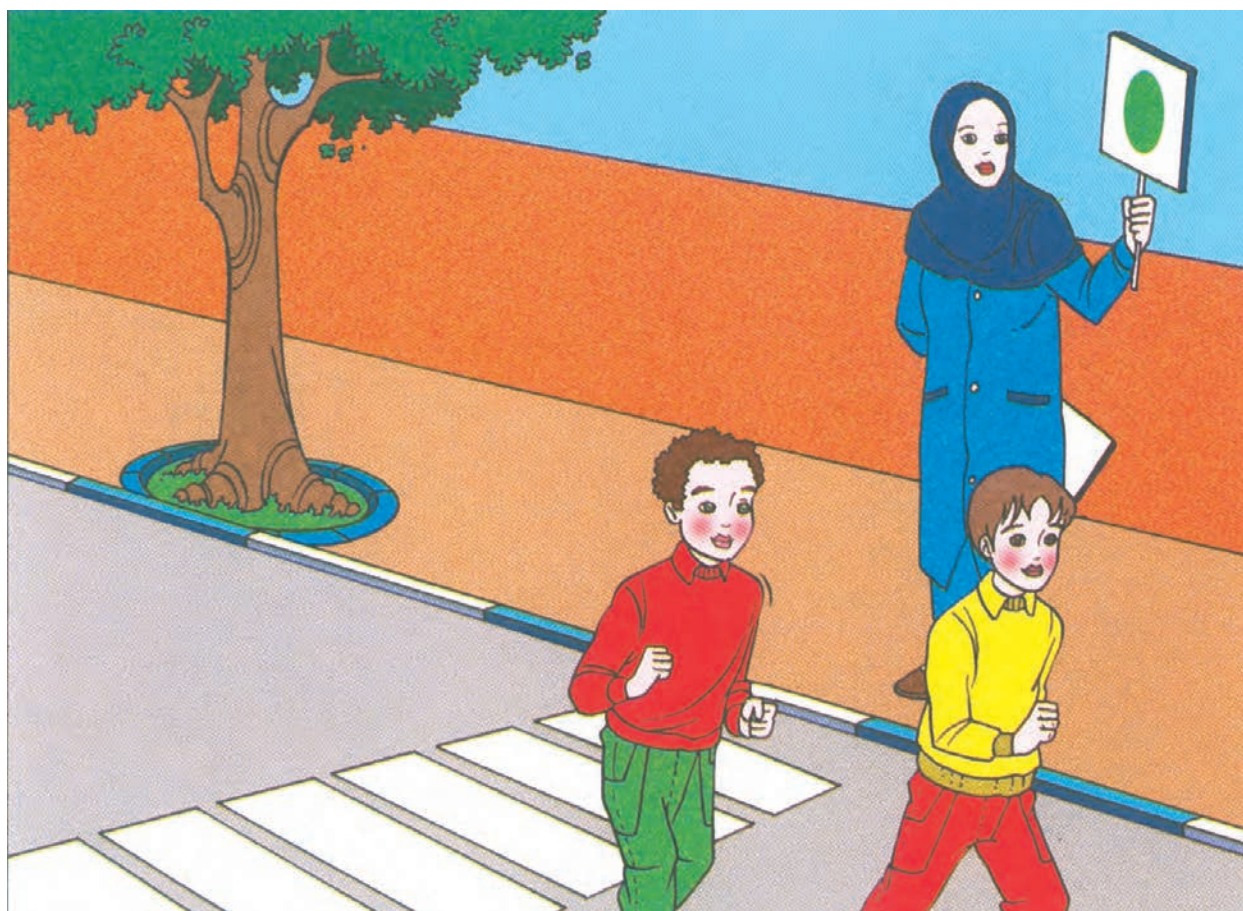
هر وقت کارتِ چراغِ قرمز را نشان دادم، ماشین‌ها باید بایستند و شما بچه‌ها از خیابان رد شوید. وقتی کارتِ چراغِ سبز را نشان دادم، امین و حسین حرکت می‌کنند و شما بچه‌ها می‌ایستید.

برنده‌ی بازی کسی است که به رنگِ چراغِ توجه* کند.

اگر کسی اشتباه* کرد از بازی بیرون می‌رود.

بعد از آن، همه‌ی ما در جای خود ایستادیم و آموزگار با نشان دادنِ کارت، بازی را شروع کرد.

ما بچه‌ها از بازیِ چراغِ راهنما لذت بردیم*.



کلمه ها و ترکیب های تازه



مادر برای من یک کفشِ جدید خرید.

مادر برای من یک کفشِ نو خرید.



کارِ امین اشتباه است.

کارِ امین غلط است.



پریسا از بستنی خوردن لذت می برد.

پریسا از بستنی خوردن خوشش می آید.

جدید: نو

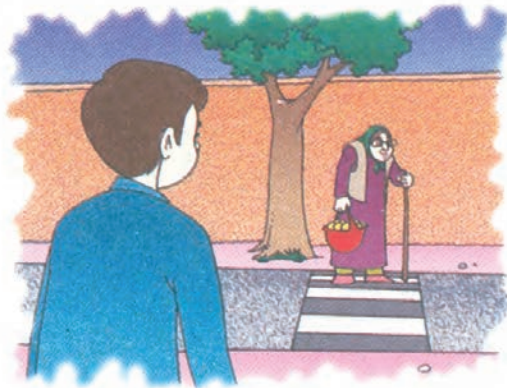
توجه کند: دقت کند

اشتباه: غلط
لذت بردیم: خوشمان آمد.

پرسش

- ۱- چه رنگ‌هایی را آموزگار روی کارت چسبانده بود؟
- ۲- وقتی بچه‌ها کارت قرمز را می‌دیدند چه کار می‌کردند؟
- ۳- وقتی آموزگار کارت سبز را نشان می‌داد. بچه‌ها چه می‌کردند؟

□ به تصویرها نگاه کنید. وقتی داستان آن را خوب یاد گرفتید تعریف کنید.



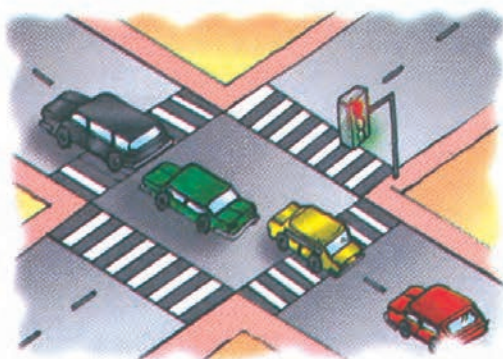
□ کلمه‌ها را بخوانید، به صدای آخر آن توجه کنید و مانند نمونه انجام دهید.

«اشتباه - برنده - روباه - دایره - چهارراه - میوه»

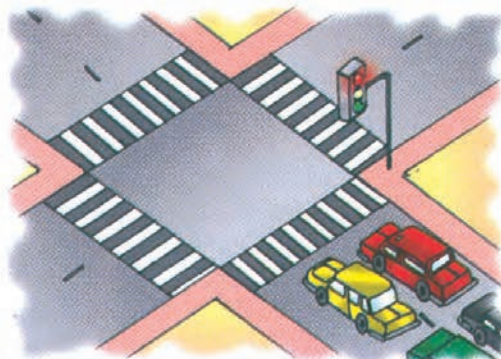
ه	ا
میوه	

ه	ه
روباه	

□ فکر کنید و پاسخ دهید.

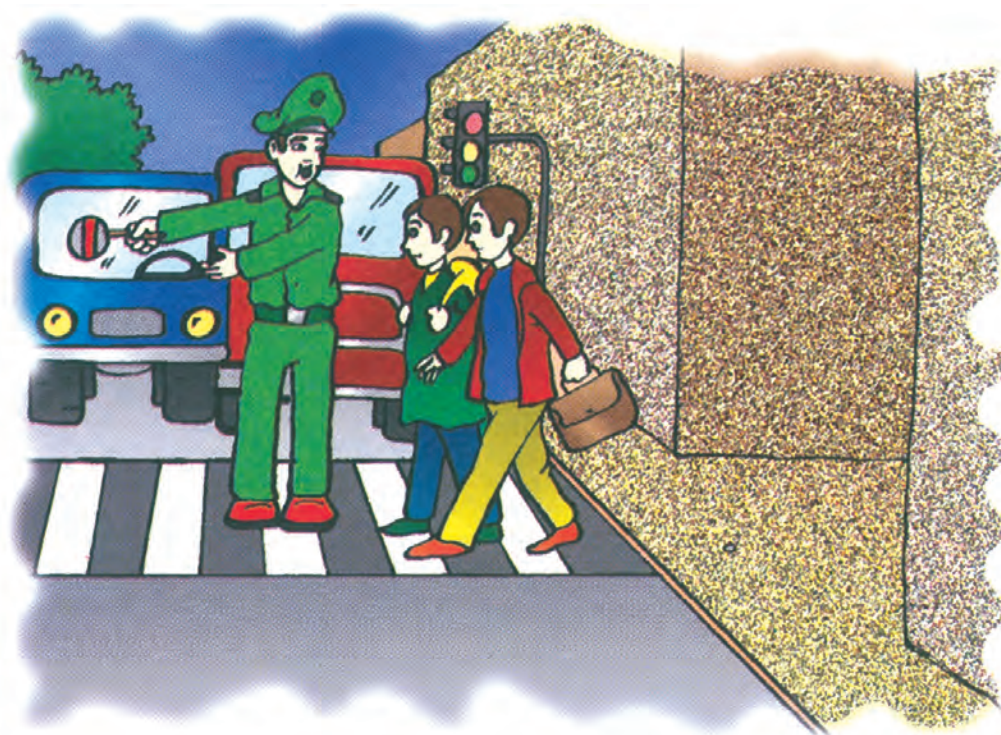


رنگ چراغ راهنما است.



رنگ چراغ راهنما است.

□ به تصویر نگاه کنید و برای هر کلمه یک جمله بنویسید.



چهارراه

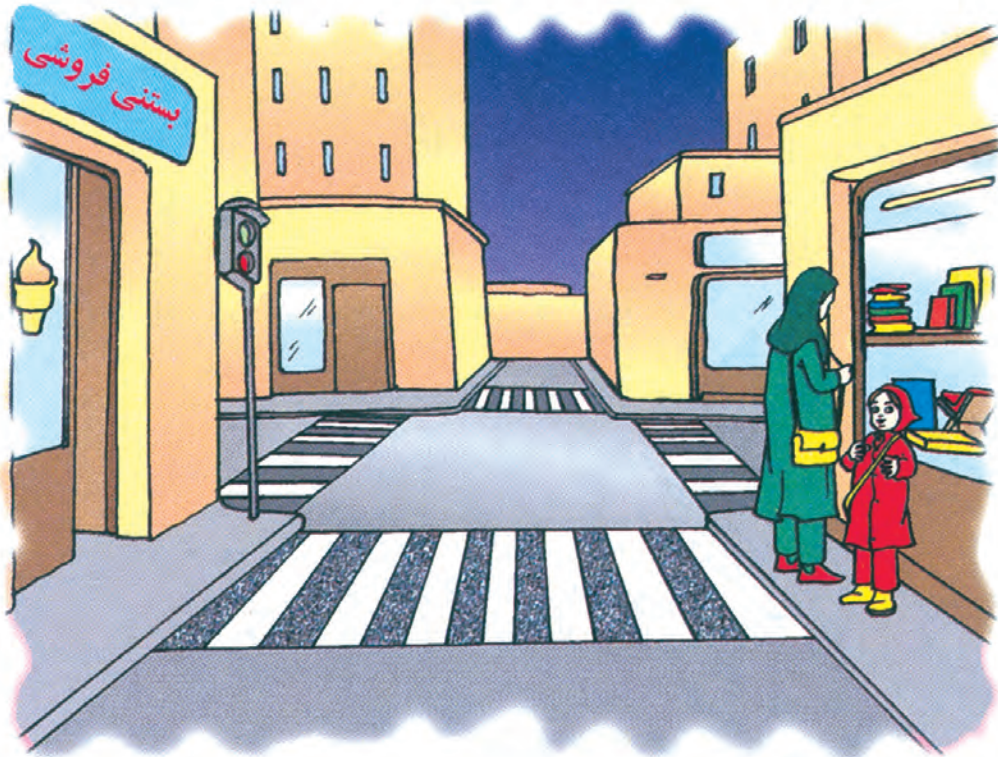
حسین

پلیس

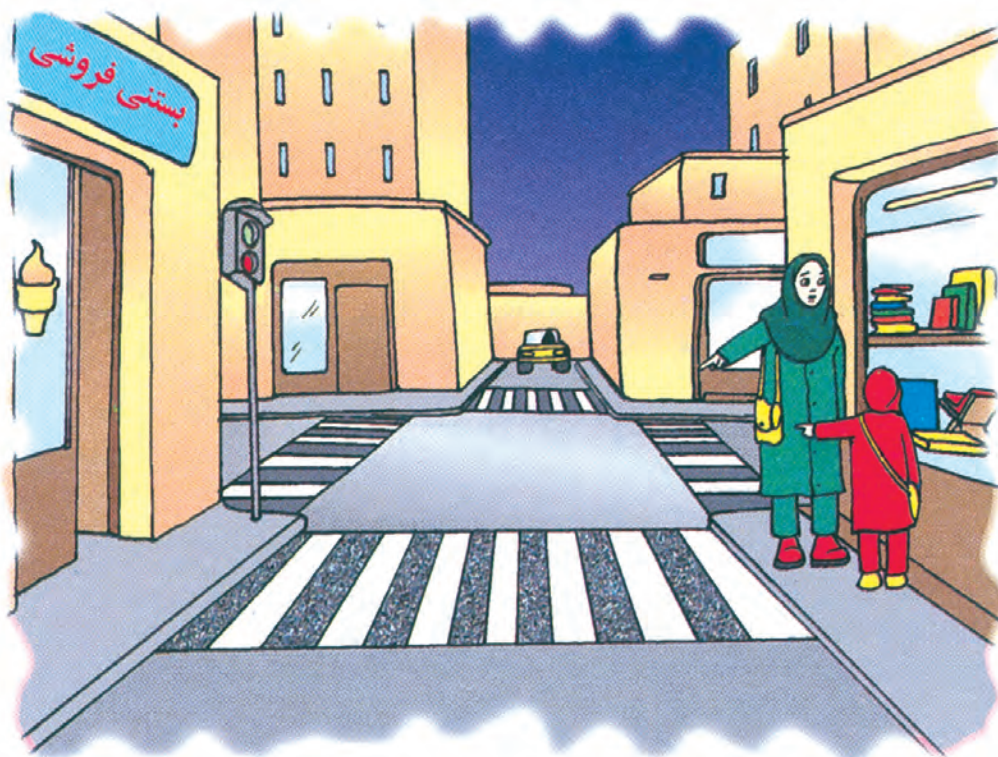
چراغ راهنما

ماشین

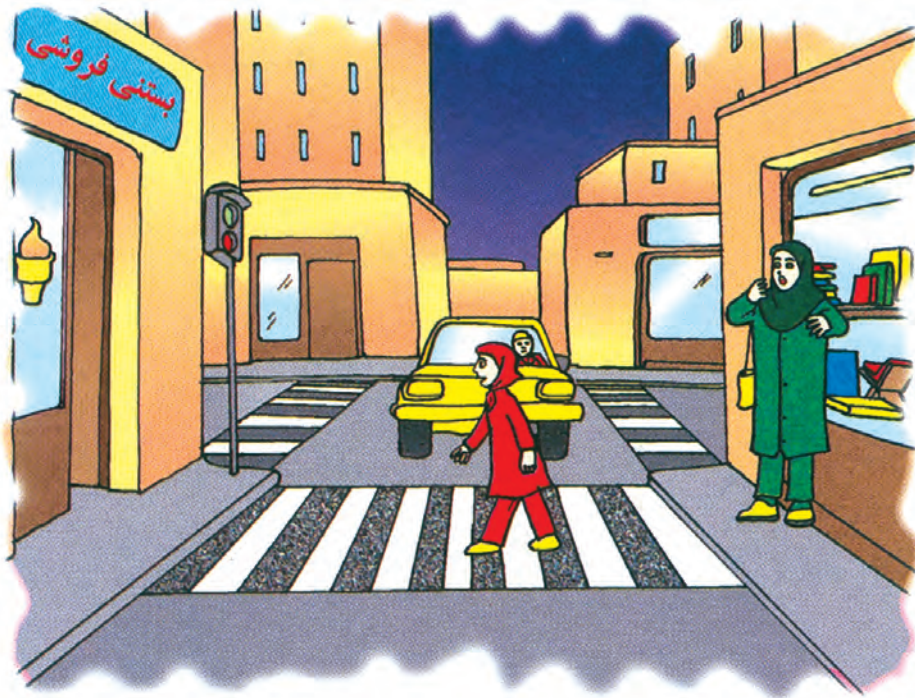
بخوانید



نوشین با مادرش به خیابان رفته بود.
او در آن طرف خیابان یک بستنی فروشی دید.

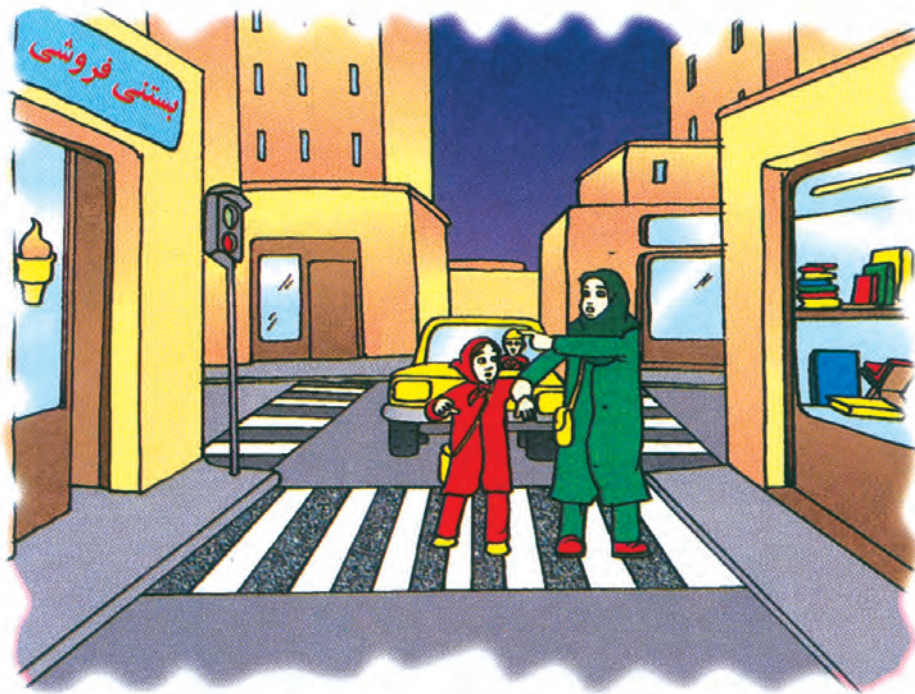


نوشین به مادر گفت: مادر جان، به آن طرف خیابان برویم و بستنی بخریم.
مادر گفت: برای رفتن به آن طرف خیابان، باید از روی خط کشی رد شویم.



وقتی مادر و نوشین به خط کشی خیابان رسیدند، رنگ چراغ راهنمایی برای ماشین‌ها سبز بود.

نوشین به چراغ راهنما نگاه نکرد و ناگهان به وسط خیابان رفت.



مادر به طرف او دوید و دستش را گرفت و گفت: دخترم برای رد شدن از خیابان باید به رنگ چراغ راهنما هم توجه کنیم.

وقتی رنگ چراغ برای ماشین‌ها قرمز شد، ماشین‌ها می‌ایستند و ما می‌توانیم به آن طرف خیابان برویم.

جشن مدادها

زهرة در کلاس سوم درس می خواند .
او یک کیف قشنگ* دارد .
چند شب قبل* ، زهرة در خواب دید که مدادها ، تراش و پاک کن او از کیف بیرون آمدند و در اتاق جشن گرفتند .
مدادهای رنگی دست یک دیگر را گرفته بودند و با هم می چرخیدند . پاک کن و تراش هم بالا و پایین می پریدند .



اما* مداد سیاه، غمگین* در گوشه‌ای ایستاده بود.

زهرة به مداد سیاه نزدیک شد و گفت: مداد من، چرا ناراحت هستی؟
مداد سیاه گفت: تو من را زیاد* تراشیده‌ای و من از همه‌ی مدادها کوچک‌تر
شده‌ام؛ برای همین من دوست ندارم با مدادهای دیگر باشم.

صبح روز بعد، وقتی زهرة از خواب بیدار شد، فهمید که جشن مدادها را در
خواب دیده است.

او با خوشحالی مداد سیاه خود را برداشت و تصمیم گرفت که هیچ وقت مدادهای
خود را زیاد نتراشد.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه



پروین یک کفش قشنگ دارد.

پروین یک کفش زیبا دارد.



حسین غمگین است چون توپ او پاره شده است.
حسین ناراحت است چون توپ او پاره شده است.

قشنگ : زیبا

چند شب قبل : چند شب پیش

غمگین : ناراحت

زیاد : خیلی

اما : ولی

پرسش

- ۱- زهره در چه کلاسی درس می خواند؟
- ۲- در جشن ، مدادهای رنگی چه کار می کردند؟
- ۳- چرا مداد سیاه غمگین بود؟
- ۴- وقتی زهره از خواب بیدار شد چه تصمیمی گرفت؟



□ به تصویرها نگاه کنید، داستان آن را بخوانید و تعریف کنید.



بچه خرگوش روی یک کاغذ نقاشی می کشید.



باد آمد و کاغذ او را برد.

گنجشکِ مهربان به کمکِ او آمد.



گنجشک پرواز کرد و بانوک خود کاغذ را گرفت
و به خرگوش داد.

□ فکر کنید و پاسخ دهید.

۱- بچه ها می توانید یکی از خواب های خود را تعریف کنید.

۲- شما با خواندن جشن مدادها چه تصمیمی گرفتید؟



نامه

عموی نرگس در شهر* شیراز زندگی می کند.
اسم دختر عموی نرگس، فاطمه است. نرگس او را خیلی دوست دارد.
چند روز پیش نرگس به مادرش گفت: مادر جان، دلم برای فاطمه خیلی تنگ شده است.

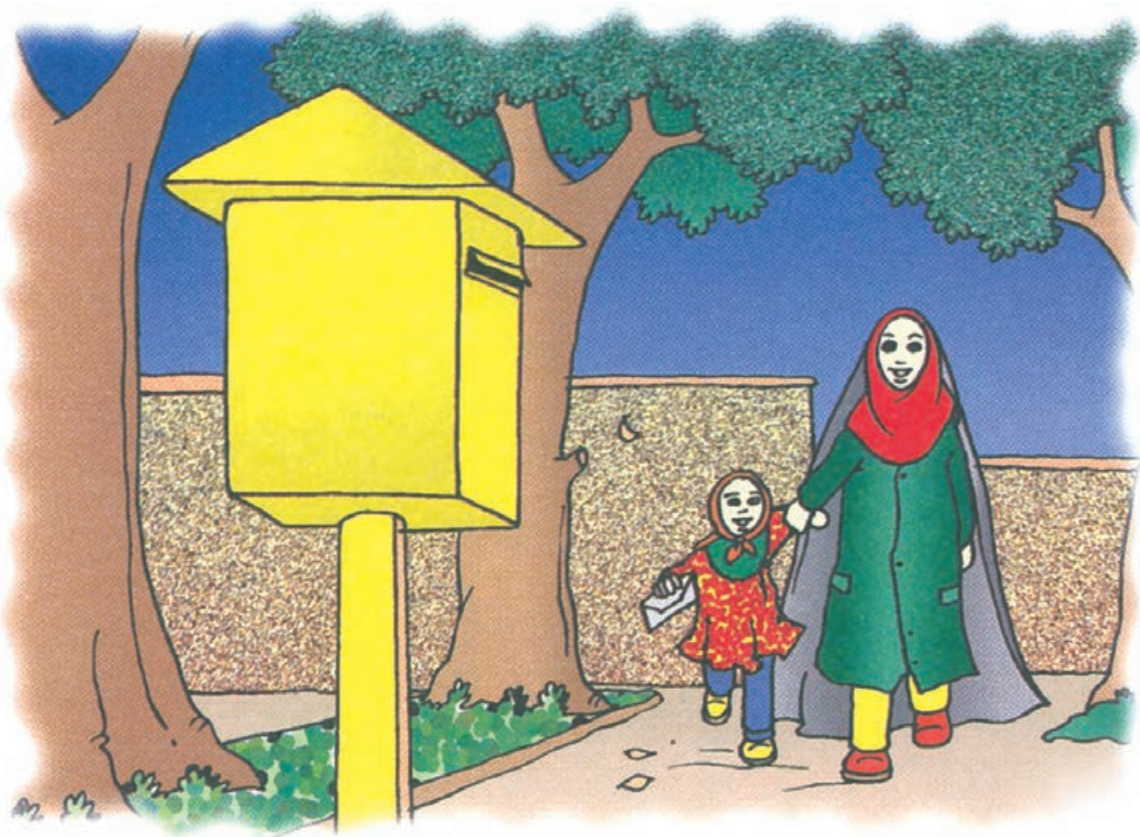
مادر گفت: می توانی برای او یک نامه بنویسی.
نرگس یک ورق کاغذ سفید برداشت و برای فاطمه نامه نوشت. در پایین نامه هم یک نقاشی برای او کشید. بعد نامه را داخل* پاکت گذاشت و به مادر داد.



عصر آن روز نرگس همراه* مادرش به خیابان رفت و نامه را در صندوق پست انداخت.

او از مادرش پرسید: مادر جان، چه کسی نامه را به دست فاطمه می‌رساند؟
مادر گفت: آقای نامه‌رسان*.

نرگس گفت: فکر می‌کنم وقتی نامه به دست فاطمه برسد، بسیار* خوش حال می‌شود و زود جواب نامه‌ی من را می‌دهد.



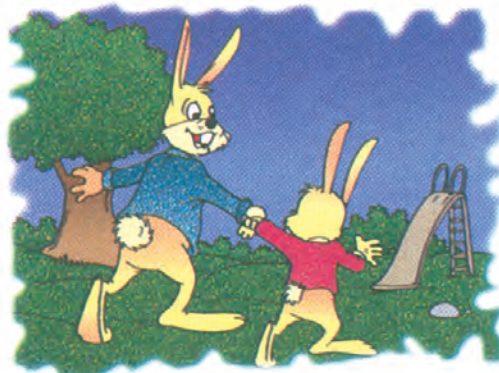
کلمه ها و ترکیب های تازه



آقای امیری در شهر زندگی می کند. طاهره خانم در روستا زندگی می کند.



مریم سیب را از داخل سبد برمی دارد.
مریم سیب را از توی سبد برمی دارد.



بچه خرگوش همراه پدر به پارک می رود.
بچه خرگوش با پدر به پارک می رود.



نرگس گفت: عموی من بسیار مهربان است.

نرگس گفت: عموی من خیلی مهربان است.

شیراز: اسم یک شهر

داخلِ پاکت: توی پاکت

همراه: با

نامه رسان: پستچی، کسی که نامه ها را می رساند.

بسیار: زیاد، خیلی

پرسش

۱- عموی نرگس در کجا زندگی می کند؟

۲- چرا نرگس برای دختر عموی خود نامه نوشت؟

۳- نرگس نامه را در کجا انداخت؟

۴- چه کسی نامه را به نرگس می رساند؟





□ جاهای خالی را با کلمه‌های مناسب پر کنید.

- کسی که در مدرسه درس می‌دهد آموزگار است.

- کسی که با میخ و تخته صندلی می‌سازد است.

- کسی که با آجر و گل خانه می‌سازد است.

- کسی که نامه‌ها را به ما می‌رساند است.

□ مانند نمونه انجام دهید.

کلمه	حرف‌ها
کاغذ	ک ا غ ذ
قوی	
صندوق	
فاطمه	
خوش حال	

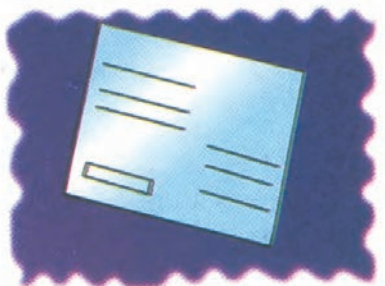
□ به تصویرها نگاه کنید و دنباله‌ی داستان را تعریف کنید.



بچه‌ها توجه کنید:



این پاکت به دست دختر عموی نرگس می‌رسد
چون نشانی و تمبر دارد.



این پاکت به دست دختر عموی نرگس نمی‌رسد
چون نشانی و تمبر ندارد.

□ فکر کنید و پاسخ دهید.

۱- فکر می‌کنید وقتی نامه به دست فاطمه برسد او چه کار می‌کند؟

۲- اسم شهر یا روستایی که در آن زندگی می‌کنید چیست؟

□ به تصویر نگاه کنید و برای هر کلمه یک جمله بنویسید.

بشقاب - فاطمه - می خورد - پاکت



روز دانش آموز

دیروز وقتی مژگان به مدرسه رفت. بالای درِ مدرسه این جمله را خواند: «روز دانش آموز مبارک* باد».

مژگان فهمید که آن روز، روز دانش آموز است.

حیاطِ مدرسه چراغانی شده بود و به دیوارها کاغذ رنگی و بادکنک زده بودند.



وقتی زنگِ مدرسه به صدا درآمد، *بچه ها به صف ایستادند.

خانم مدیر پشتِ بلندگو ایستاد و گفت: دانش آموزانِ عزیز، امروز روزِ دانش آموز است.

ما هر سال این روز را جشن می گیریم.

بعد بچه ها با هم یک سرودِ زیبا خواندند.

آن وقت به همه ی دانش آموزان شیرینی دادند و بچه ها با خوش حالی به کلاس رفتند.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه



دیروز تولدِ مهران بود.
سیامک به مهران گفت: تولدت مبارک.



امروز محبوبه کفشِ نو پوشیده است.
سپیده به محبوبه گفت: کفشِ نو مبارک.

زنگِ مدرسه به صدا درآمد: زنگِ مدرسه زده شد.

پرسش

۱- چرا حیاطِ مدرسه چراغانی بود؟

۲- روز دانش‌آموز، چه کسی برای بچه‌ها صحبت کرد؟



□ مانند نمونه انجام دهید.

خرگوش خانم به بچه‌ها گفت: در راه (مراقب) روباه باشید.
خرگوش خانم به بچه‌ها گفت: در راه (مواظب) روباه باشید.

خوردن گوشت ما را (قوی) می‌کند.
خوردن گوشت ما را (.....) می‌کند.

دانش آموزان (با خوش حالی) به پارک رفتند.
دانش آموزان (.....) به پارک رفتند.

□ درس را بخوانید و جمله‌ی درست را علامت بزنید.

□ روز معلم مبارک!

۱- بالای درِ مدرسه نوشته شده بود

□ روز دانش آموز مبارک!

□ ما هر سال روز دانش آموز را جشن می‌گیریم.

۲- خانم مدیر گفت:

□ ما هر سال اولین روز مدرسه را جشن می‌گیریم.





□ فکر کنید و پاسخ دهید.

۱- نام مدیر مدرسه‌ی شما چیست؟

۲- فکر می‌کنید مدرسه‌ی مژگان دخترانه بود یا پسرانه؟

۳- وقتی کسی در بلندگو حرف می‌زند، صدای او آهسته می‌شود یا بلند؟

□ برای هر یک از کلمه‌های زیر یک جمله بنویسید.

دارا

بادبادک

شیرینی

دارد

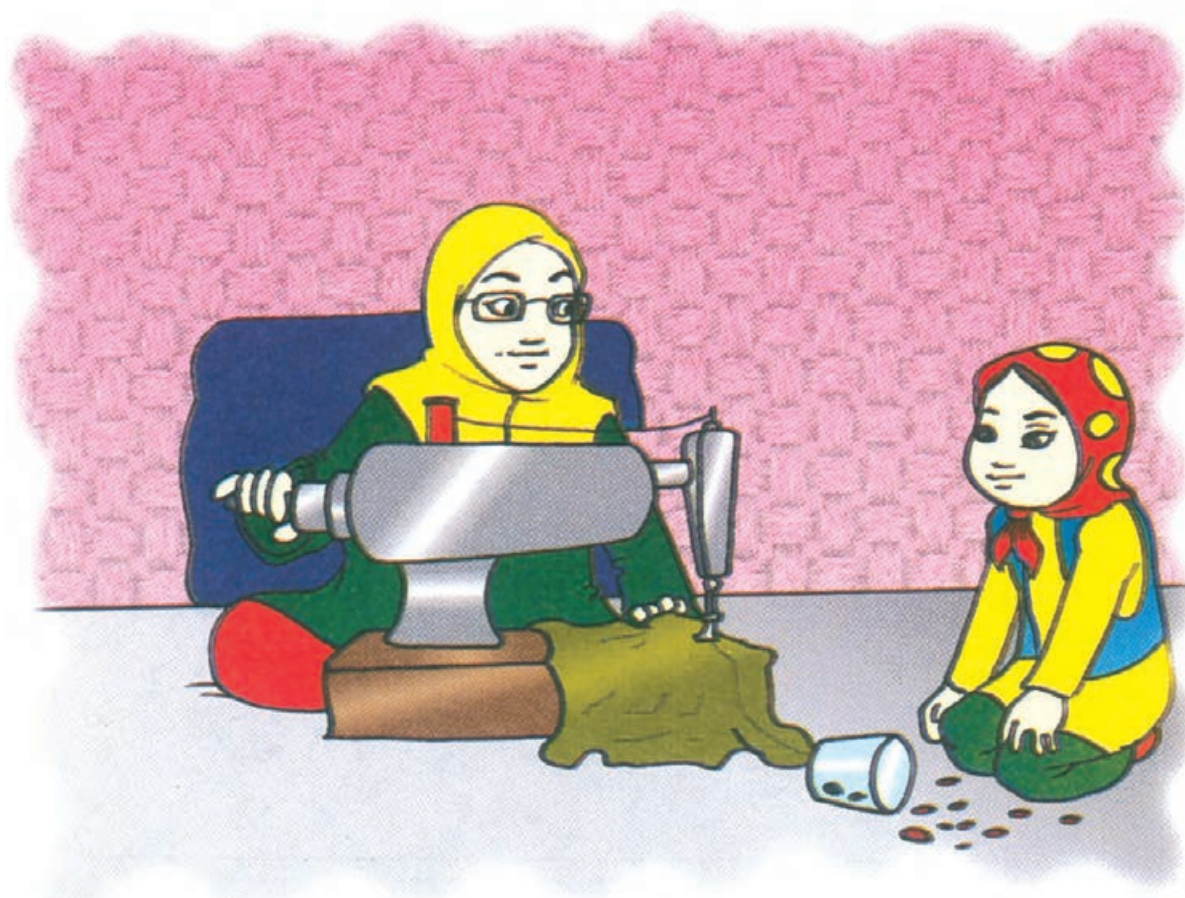
کاردستی



مادر پروین خیاطی می کرد .
پروین از مادرش چند دگمه گرفت تا با آن ها بازی کند .
پروین دگمه ها را کنار هم گذاشت و با آن ها شکل یک ماشین را درست کرد .
او به مادرش گفت : چه خوب بود ، می توانستم سوار این ماشین بشوم و به خانه ی
مادر بزرگ بروم .
مادر خندید و گفت : می توانی با دگمه ها یک کاردستی درست کنی و آن را به
مادر بزرگ بدهی .
پروین یک مداد سبز ، یک مقوا و یک ورق کاغذ سبز برداشت .
او روی مقوا با مداد سبز یک ساقه ی گل کشید و دگمه ها را در بالای ساقه
چسباند .

بعد روی کاغذ دو برگ کشید و برگ‌ها را با قیچی برید و در دو طرف ساقه چسبانند.

حالا پروین یک گل زیبا درست کرده بود.
عصر آن روز پروین به خانه‌ی مادر بزرگ رفت.
او کاردستی خود را به مادر بزرگ هدیه داد.





□ مانند نمونه انجام دهید.

پروین با مداد سبز روی مقوا یک ساقه کشید.

بله نه

پروین با مداد سبز روی مقوا یک درخت کشید.

بله نه

مادر پروین مشغول آشپزی بود.

بله نه

مادر پروین مشغول خیاطی بود.

بله نه

پروین با دگمه‌ها برای مادر بزرگ یک گل درست کرد.

بله نه

پروین با دگمه‌ها برای مادر بزرگ یک ماشین درست کرد.

بله نه

پروین در دو طرف ساقه برگ چسباند.

بله نه

پروین در دو طرف ساقه یک گل چسباند.

بله نه





□ از روی کلمه‌های زیر دو بار بنویسید.

«دگمه - می توانی - خیاطی - درست کنی - مقوا - بدهی - قیچی»

□ جدول را کامل کنید.

حرف‌ها	کلمه
	بازی
	کاردستی
	چراغانی
	ایستاد

□ برای هر کلمه یک جمله بنویسید.

پروین

گل

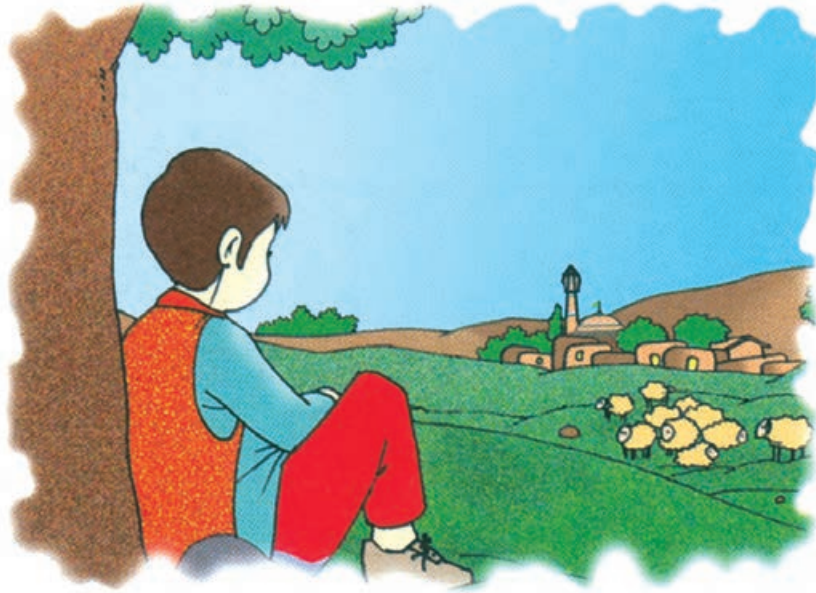
می دوزد

ماشین

دگمه



مسجد روستا



نزدیکِ غروب بود.

عبّاس چوپان روستا*، گله را به ده می بُرد.

صدایِ اذان به گوش رسید. عبّاس از بالای تپّه به مسجدِ ده، نگاه کرد.

مردم* برای خواندنِ نماز به مسجد می رفتند.

وقتی عبّاس به خانه رسید خواست شیرِ گاو و گوسفندها را بدوشد* تا مادرش با

آن ماست، پنیر و کره درست کند، اما به یاد حرف های پدرش افتاد که می گفت:

پسرم، ما مسلمان هستیم و باید سعی کنیم* به موقع* نماز بخوانیم.

عبّاس وضو گرفت و به طرفِ مسجد رفت.



کلمه ها و ترکیب های تازه

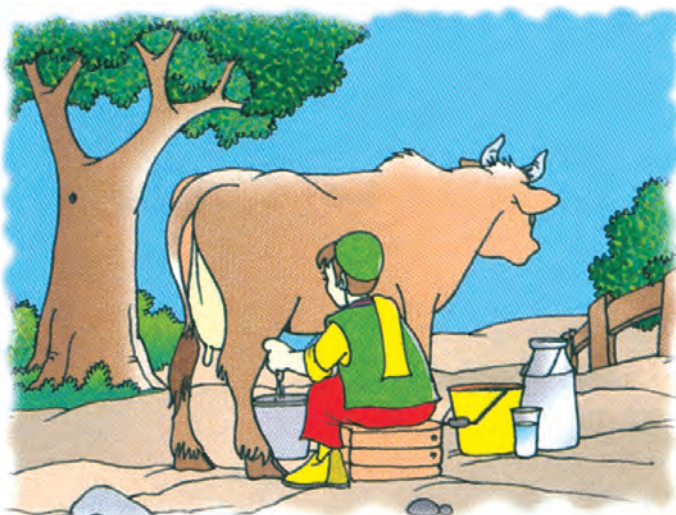


مرد

زن



مردم



عبّاس از گاو، شیر می دوشد.



عبّاس در روستا زندگی می کند.

عبّاس در ده زندگی می کند.



پدرم زود صُبحانه خورد تا به موقع به اداره برسد.
پدرم زود صُبحانه خورد تا سر وقت به اداره برسد.

زهرا صُبح زود بیدار می شود تا به موقع نماز بخواند.
زهرا صُبح زود بیدار می شود تا سر وقت نماز بخواند.

روستا: ده

به موقع: سر وقت

سعی کنیم: کوشش کنیم

پرسش

۱- عباس در کجا زندگی می کرد؟

۲- عباس گاو و گوسفندها را به کجا برده بود؟

۳- مادر عباس با شیر چه چیزهایی درست می کرد؟

۴- مردم برای خواندن نماز به کجا می رفتند؟





□ نام تصویرهای زیر را بنویسید.



□ کلمه‌های زیر را بخوانید و به معنی خود وصل کنید.

توجه	اولین روز
روزِ اوّل	روستا
ده	دقت
سروقت	به موقع

□ جمله‌های زیر را بخوانید. جمله‌ی درست را علامت بزنید.

عبّاس گاو و گوسفند را زود به خانه برد تا

- به موقع به مسجد برود.
- به موقع به مدرسه برود.

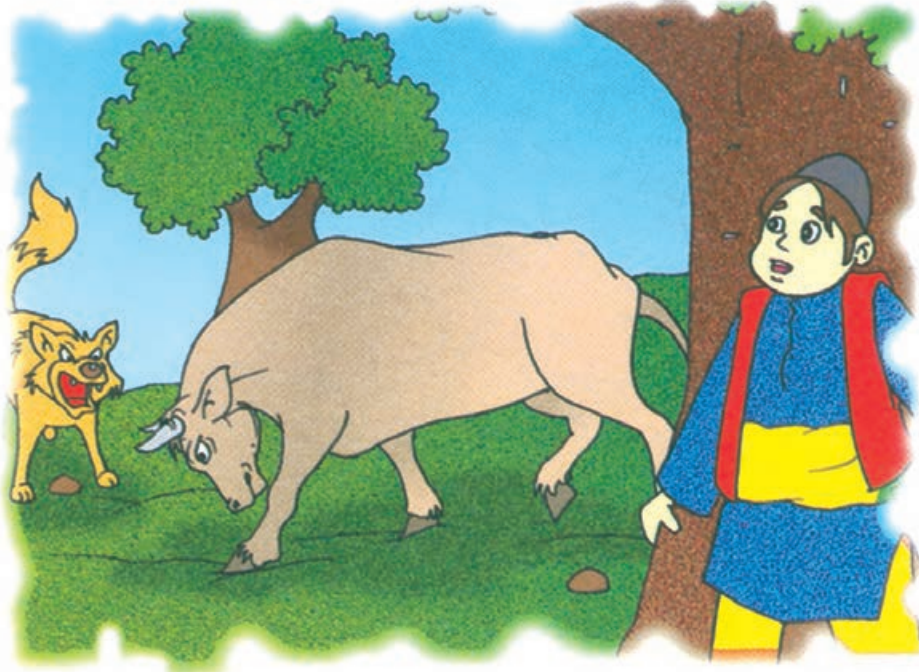
وقتی عبّاس بالای تپه نشسته بود.

- نزدیکِ ظهر بود.
- نزدیکِ غروب بود.





□ داستان زیر را بخوانید وقتی آن را خوب یاد گرفتید تعریف کنید.
گاو و گوسفندهای عباس علف می خوردند. یک گرگ به گوسفندها حمله کرد.
گاو با شاخ خود به شکم گرگ زد. گرگ فرار کرد.



□ فکر کنید و پاسخ دهید.

۱- غذای گاو و گوسفند چیست؟

۲- وقت نماز از بلندگوی مسجد چه صدایی شنیده می شود؟

۳- آیا تا به حال به روستا رفته اید؟ تعریف کنید.



□ داستانِ تصویرها را بگویید و برای هر تصویر یک جمله بنویسید.



خانه‌ی تمیز

این جا خانه‌ی بهروز است . خانه‌ی بهروز بسیار تمیز است . می‌دانید چرا؟ چون بهروز و برادرش امیر، وقتی به خانه می‌رسند، لباسِ مدرسه را از تن بیرون می‌آورند* و در جای خود آویزان می‌کنند .

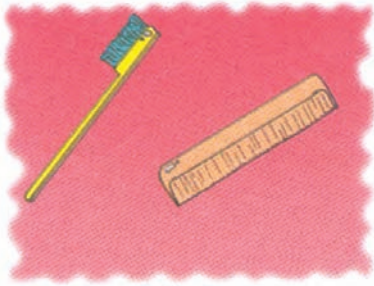
آن‌ها موقع نوشتن مشق دقت می‌کنند تا خرده تراش روی فرش ریخته نشود .



بهروز و امیر پوستِ میوه و خوراکی‌ها را در بشقاب می‌ریزند.
آن‌ها همیشه بعد از بازی، تمام اسباب‌بازی‌های خود را جمع می‌کنند و در سبدِ
مخصوص* می‌گذارند.
روزِ جمعه در خانه‌ی آن‌ها هر کس کاری انجام می‌دهد.
پدر شیشه‌ها را تمیز می‌کند، بهروز گردگیری می‌کند* و امیر در مرتب کردن*
خانه به مادرش کمک می‌کند.
برای همین، خانه‌ی آن‌ها همیشه پاکیزه* است.



کلمه ها و ترکیب های تازه



مسواک مخصوص تمیز کردن دندان است.
شانه مخصوص شانه کردن مو است.



بهر روز میز را گردگیری می کند.



امیر کمد خود را مرتب می کند.



بهر روز لباس خود را از تن بیرون می آورد.

مرتب کرد: هر چیزی را در جای خود قرار داد.

گردگیری: پاک کردن گرد و خاک

پاکیزه: تمیز



پرسش

- ۱- وقتی بهروز و امیر به خانه می‌رسند چه کار می‌کنند؟
- ۲- بهروز و امیر پوستِ میوه را کجا می‌ریزند؟
- ۳- بچه‌ها بعد از بازی، اسباب‌بازی‌های خود را کجا می‌گذارند؟
- ۴- روزِ جمعه بهروز چه کاری انجام می‌دهد؟
- ۵- روزِ جمعه امیر به مادرش چه کمکی می‌کند؟

□ داستانِ زیر را بخوانید و دنباله‌ی داستان را تعریف کنید.
یک روز خرگوش خانم از خانه بیرون رفت و بچه خرگوش‌ها خانه را تمیز و مرتب کردند. وقتی خرگوش خانم به خانه برگشت ...

□ فکر کنید و پاسخ دهید.

- ۱- برای این که شما هم خانه‌ی تمیزی داشته باشید چه کارهایی باید بکنید؟
- ۲- وقتی از مدرسه به خانه می‌روید لباسِ خود را کجا می‌گذارید؟

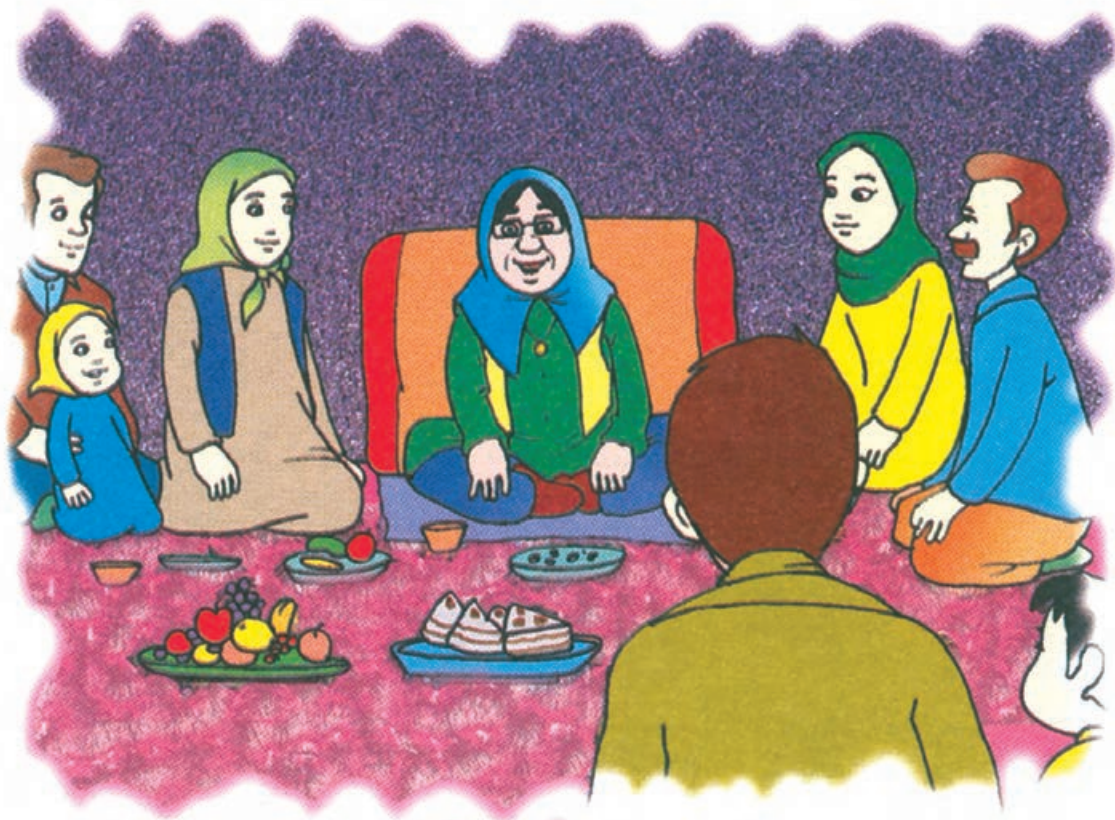
□ با هریک از کلمه‌های زیر یک جمله بنویسید.
بهروز- می‌ریزد- مرتب- آشغال

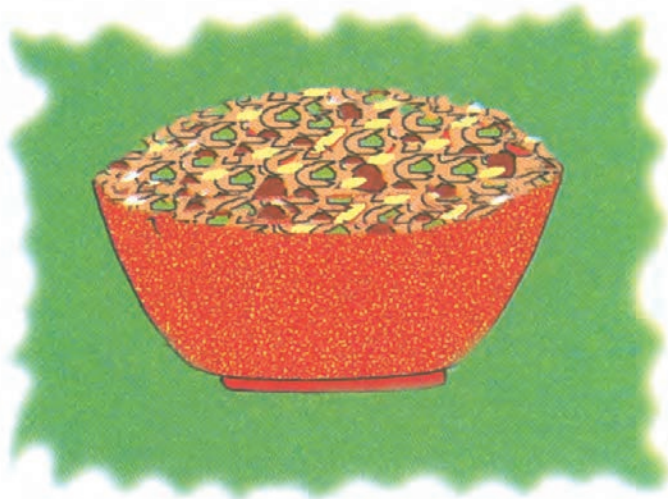
شب یلدا



مادر دیروز عصر، من و خواهرم ناهید را صدا کرد و گفت: بچه‌ها، زود آماده*
شوید تا به خانه‌ی مادر بزرگ برویم.
ما با خوش حالی لباس پوشیدیم و با پدر و مادر به طرف خانه‌ی مادر بزرگ
رفتیم.
وقتی به آن جا رسیدیم، عمه زهرا و عمو رضا هم با بچه‌های خود آن جا بودند.

ما از دیدنِ یک دیگر بسیار شاد شدیم .
مادر بزرگ شیرینی ، آجیل* و هندوانه آورد .
او گفت : بچه ها ، امشب ، شبِ یلدا است ، برای همین است که ما دورِ هم جمع
شده ایم* .
از فردا فصلِ زمستان شروع می شود .
بعد از خوردنِ شام ، مادر بزرگ یک قصه ی* زیبا برای ما تعریف کرد .
آن شب به همه ی ما خیلی خوش گذشت و موقعِ خدا حافظی از مادر بزرگ تشکر
کردیم .



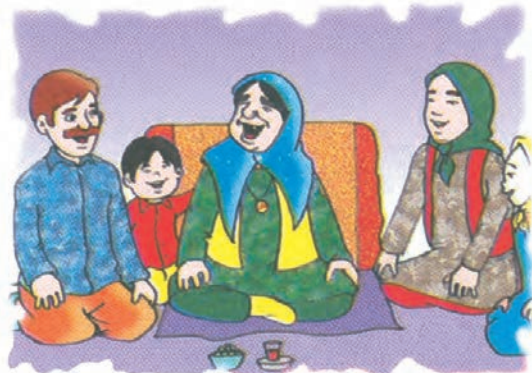


کلمه ها و ترکیب های تازه

آجیل



مادر بزرگ در خانه تنها است.



همه در خانه ی مادر بزرگ دور هم جمع شده اند.

پدر به بچه ها گفت: زود آماده شوید تا به سینما برویم.

پدر به بچه ها گفت: زود حاضر شوید تا به سینما برویم.

دیروز زهرا یک کتاب قصه خرید.

دیروز زهرا یک کتاب داستان خرید.

قصه: داستان

آماده: حاضر

پرسش

۱- در چه شبی همه در خانه‌ی مادر بزرگ دور هم جمع شده بودند؟

۲- مادر بزرگ برای مهمان‌ها چه چیزهایی را آورد؟

۳- در شب یلدا، چه کسی برای بچه‌ها قصه گفت؟

بچه‌ها توجه کنید:

عمو برادر پدر است.

عمه خواهر پدر است.

□ تصویرها را ببینید و تعریف کنید.



□ فکر کنید و پاسخ دهید.

- ۱- بچه‌ها موقع تشکر کردن از مادر بزرگ به او چه گفتند؟
- ۲- نام عمو و عمّه خود را بگویید.

بخوانید



من هندوانه می خورم.



من بادکنک دارم.



من به خانه‌ی مادر بزرگ می روم.

□ بخوانید و کامل کنید.



من تاب بازی.....



من بستنی.....



من عروسک.....

بخوانید

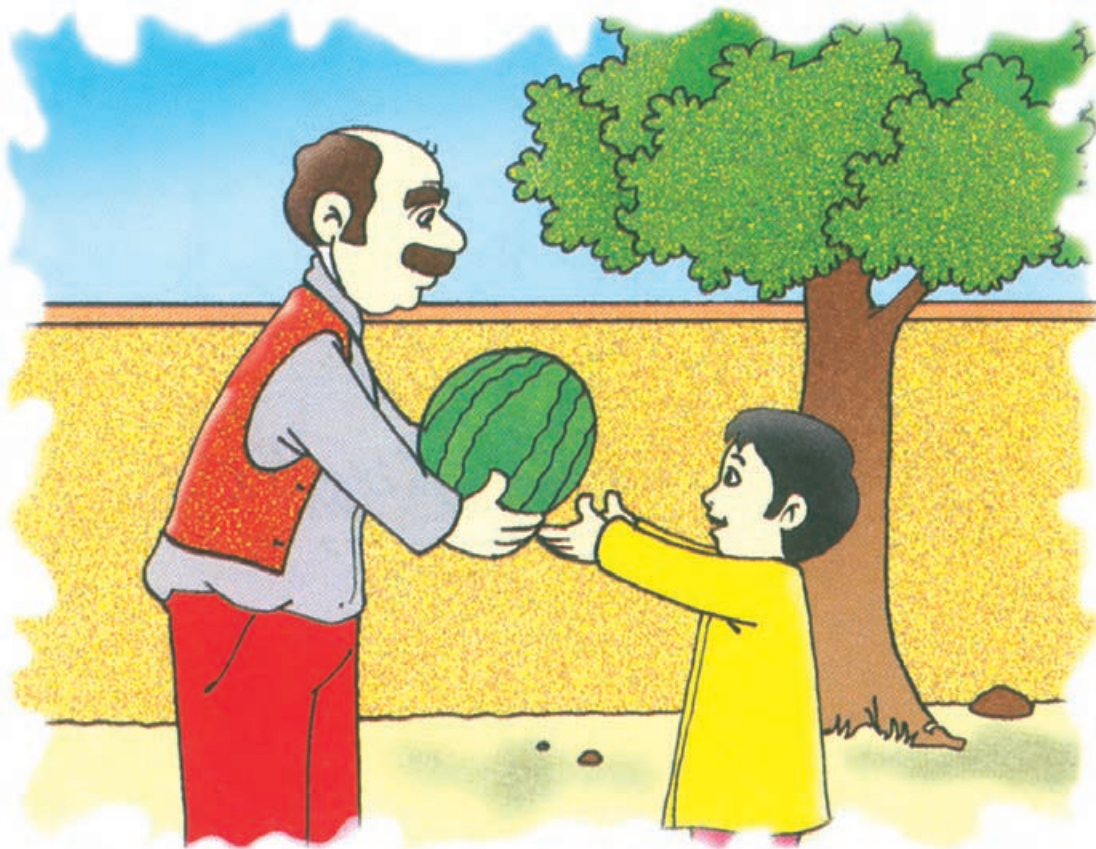
توپ شیرین

قل خورد و افتاد
از پله پایین
شد تکه تکه
آن توپ شیرین

آن را گرفتم
از دست بابا
مانند یک توپ
قل دادم آن را

یک شب که بابا
آمد به خانه
دیدم خریده
یک هندوانه

ناصر کشاورز




خانه‌ی کبری خانم

کبری خانم در روستا زندگی می‌کند. او خانه‌ی کوچکی دارد. کبری خانم در حیاط خانه از یک گاو قهوه‌ای، یک مرغ سفید و یک خروسِ پرتلاهی مواظبت* می‌کند.

او هر روز به مرغ و خروس آب و دانه و به گاو قهوه‌ای علف می‌دهد.





یک روز صبح، کبری خانم حیوان‌ها را صدا کرد و گفت: شما می‌دانید که خانه‌ام* بسیار کوچک است. من نمی‌توانم از همه‌ی شما نگه‌داری کنم. بهتر است گاو که از همه بزرگ‌تر است از این‌جا برود.

گاو غمگین* شد و گفت: اگر من بروم شیر را از کجا می‌آوری؟ کبری خانم با خودش فکر کرد: اگر گاو به من شیر ندهد نمی‌توانم ماست، پنیر و کره درست کنم.

کبری خانم به گاو قهوه‌ای گفت: تو می‌توانی بمانی. بعد به مرغ و خروس گفت: پس شما بروید.

مرغ سفید گفت: من هر روز برایت* تخم می‌گذارم، خروسِ پرتلاهی هم هر روز، با آوازِ قشنگش* تو را از خواب بیدار می‌کند. حالا ما باید برویم؟

کبری خانم فهمید به تمام حیوان‌ها نیاز* دارد.

پس او گفت: همه‌ی شما پیش من بمانید.

مرغ، خروس و گاو خیلی خوش حال شدند.

کلمه ها و ترکیب های تازه



زهرا از کتابش خوب مواظبت می کند.

زهرا از کتابش خوب نگهداری می کند.



فرهاد برای مشق نوشتن به مداد نیاز دارد.

فرهاد برای مشق نوشتن به مداد احتیاج دارد.

مواظبت : نگه داری

خانه ام : خانه ی من

برایت : برای تو

نیاز دارد : احتیاج دارد

آواز قشنگش : آواز قشنگ او



پرسش

- ۱- کبری خانم در کجا زندگی می کند؟
- ۲- کبری خانم از چه حیوان هایی نگه داری می کند؟
- ۳- چه حیوانی به کبری خانم شیر می داد؟
- ۴- مرغ هر روز به کبری خانم چه می داد؟
- ۵- چه حیوانی با آواز خود کبری خانم را از خواب بیدار می کرد؟

بچه ها توجه کنید:

حرف (ی) در پایان کلمه های «کبری - مرتضی - موسی» صدای (آ) می دهند.

□ دور کلمه های درست خط بکشید.

کبری	موسا	مرتضا
کبرا	موسی	مرتضی

□ فکر کنید و پاسخ دهید.

۱- آیا گاو می تواند در لانه ی مرغ زندگی کند؟ چرا؟

۲- وقتی حیوان ها از کبری خانم تشکر کردند به او چه گفتند؟

□ در جاهای خالی کلمه ی مناسب بنویسید.



من هر روز شیر.....
(می دهد - می دهم)



من هر روز تخم.....
(می گذارم - می گذارد)



من به همه ی حیوان ها احتیاج.....
(دارم - دارد)



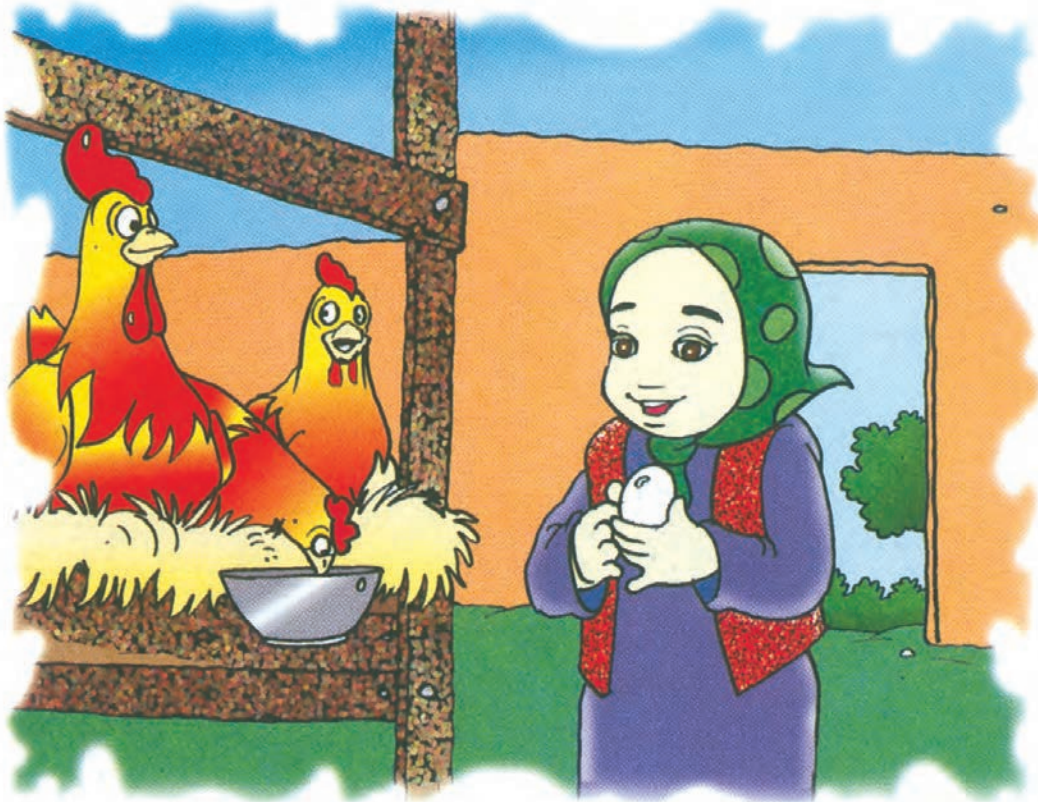
من هر روز آواز.....
(می خواند - می خوانم)

بخوانید

مرغ قشنگم

مرغ قشنگم قُدقُد قدا کرد
از توی لانه، من را صدا کرد
در خانه پیچید قُدقُد قدايش
من آب و دانه بُردم برايش
دادم به مرغم آن دانه ها را
او هم به من داد يك تخم زيبا

افسانه شعبان نژاد



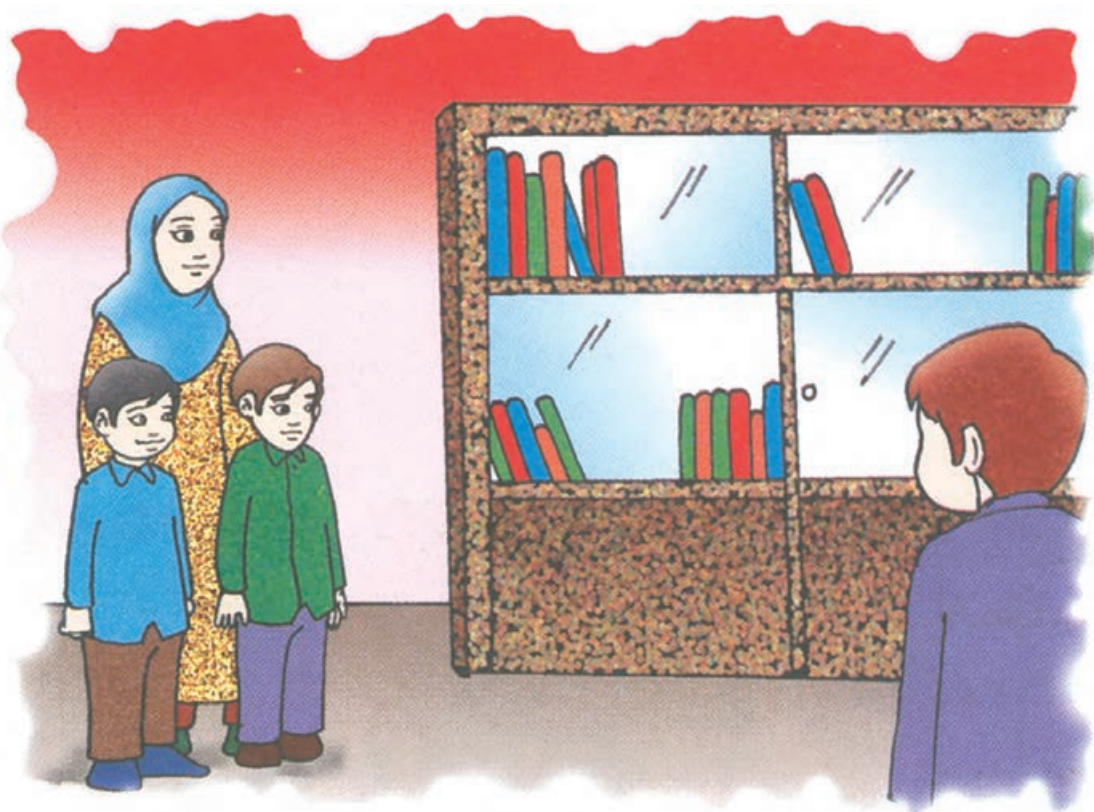
کتابخانه‌ی کلاس



روزِ جمعه بود. علی کمدِ کتاب‌هایش* را مرتب می‌کرد. او بعضی از کتاب‌های داستانش را جمع کرد و به مادرش گفت: من این کتاب‌ها را خوانده‌ام و دوست دارم دیگران هم آن‌ها را بخوانند. مادر گفت: علی جان، تو می‌توانی کتاب‌ها را به مدرسه ببری و در کتابخانه‌ی کلاس بگذاری تا دوستانت* هم، این کتاب‌ها را بخوانند.

علی گفت: ما، در کلاس کتابخانه نداریم.
پدر علی گفت: اگر خانم آموزگار اجازه بدهد، من می‌توانم در گوشه‌ای* از کلاس با میخ و چوب کتابخانه‌ی کوچکی برای شما درست کنم. علی از این فکر پدر خوشش آمد.

چند روز بعد، پدر علی با اجازه‌ی معلم و مدیر دبستان، در گوشه‌ی کلاس یک کتابخانه‌ی زیبا ساخت. علی و دانش‌آموزان دیگر هم کتاب‌های داستان خود را آوردند و در کتابخانه‌ی کلاس گذاشتند.



کلمه ها و ترکیب های تازه

کتاب هایش : کتاب های او

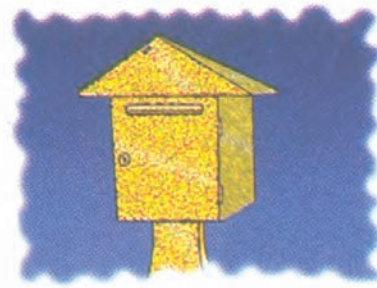
دوستانت : دوستانِ تو

گوشه ای : کناری

پرسش

- ۱- روزِ جمعه علی چه کار می کرد؟
- ۲- چرا علی کتاب های داستانش را به کتابخانه ی کلاس برد؟
- ۳- پدرِ علی برای کلاس چه چیزی را درست کرد؟
- ۴- چه کسانی برای کتابخانه ی کلاس کتاب آوردند؟
- ۵- پدرِ علی کتابخانه را با چه چیزهایی ساخت؟

□ نامِ تصویرها را بنویسید.





□ جمله‌ها را بخوانید و در جای خالی کلمه‌ی هم معنی را بنویسید.
 مادر به بچه‌ها گفت: دستِ خود را بشوید غذا (حاضر) شده است.
 مادر به بچه‌ها گفت: دستِ خود را بشوید غذا (.....) شده است.

و حید توپِ خود را (داخل) تور انداخت.
 و حید توپِ خود را (.....) تور انداخت.

پروین یک لباسِ (جدید) پوشید.
 پروین یک لباسِ (.....) پوشید.

مرغ از جوجه‌های خود (مواظبت) می‌کند.
 مرغ از جوجه‌های خود (.....) می‌کند.

□ با هر یک از کلمه‌های زیر یک جمله بنویسید.

علی

من

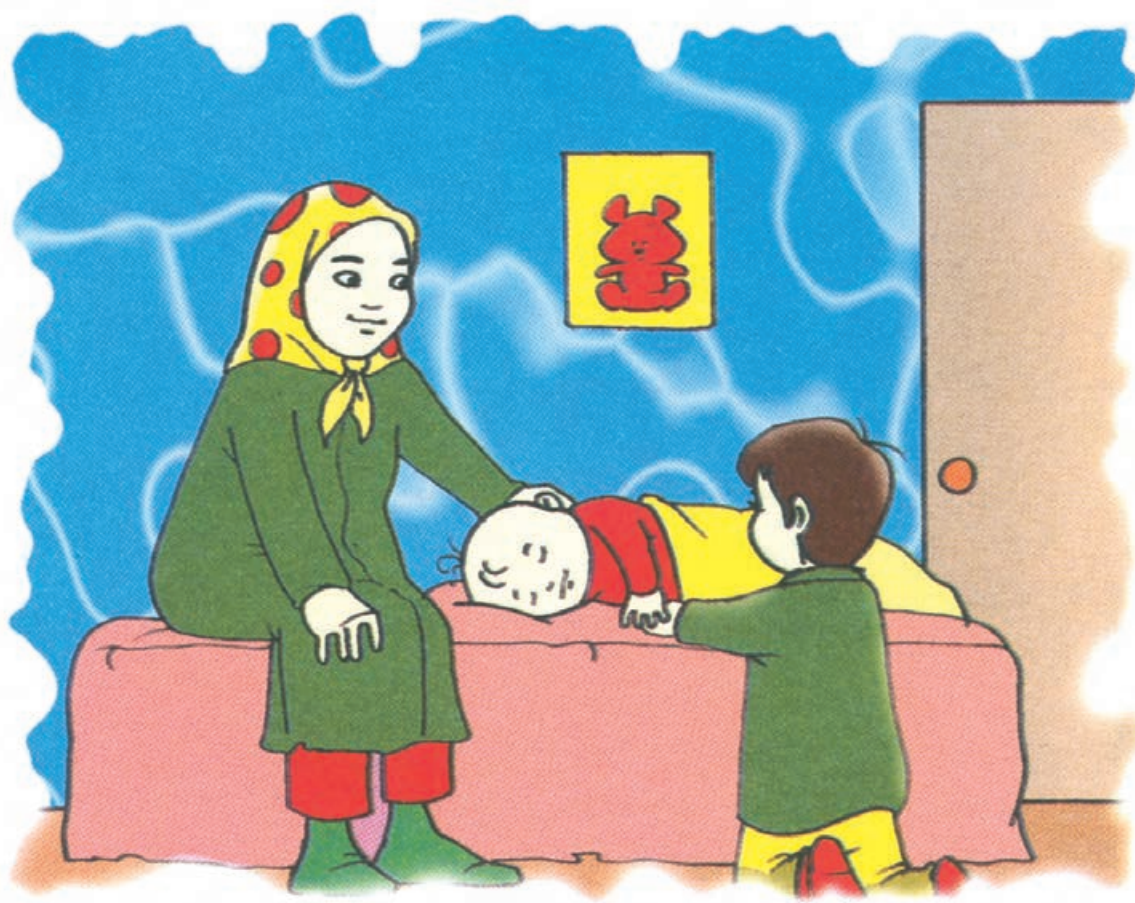
می پوشد


می پوشم



نوزادِ کوچک

آن روز وقتی از مدرسه آمدم، مادر بزرگ داشت با تلفن صحبت می کرد* . وقتی گوشی را گذاشت، به من گفت: آرش جان، مادرت در بیمارستان یک نوزادِ قشنگ* به دنیا آورده است. فردا مادرت با نوزاد به خانه می آید.






روزِ بعدِ مادرم به خانه آمد. او یک نوزادِ زیبا در آغوش* داشت. من از دیدنِ نوزادِ خیلی خوش حال شدم. نوزادِ صورتِ کوچکی داشت و خوابیده بود.

مادر گفت: پسر، این کودکِ خواهرِ تو است.

من از مادر پرسیدم: وقتی خواهرم بیدار شد، می‌توانم با او بازی کنم؟ مادر جواب داد نه، او الآن* خیلی کوچک است و نمی‌تواند بنشیند یا راه برود. تو باید در نگه‌داری از خواهرت به من کمک کنی و هیچ وقت بدونِ اجازه‌ی من، او را بغل نکنی.

در همین موقع*، خواهرم از خواب بیدار شد و گریه کرد؛ مادر به او شیر داد و او دوباره آرام خوابید.

من هم سرم را روی پای مادر گذاشتم و به خواب رفتم.



کلمه ها و ترکیب های تازه



مینا یک عروسک در آغوش دارد.

مینا یک عروسک در بغل دارد.



ناهید با محمد صحبت می کند.

ناهید با محمد حرف می زند.



امیر الآن در حیاط توپ بازی می کند.

امیر حالا در حیاط توپ بازی می کند.

نوزاد: بچه ای که تازه به دنیا آمده است.

صحبت کرد: حرف زد

قشنگ: زیبا

در آغوش داشت: در بغل داشت

الآن: حالا

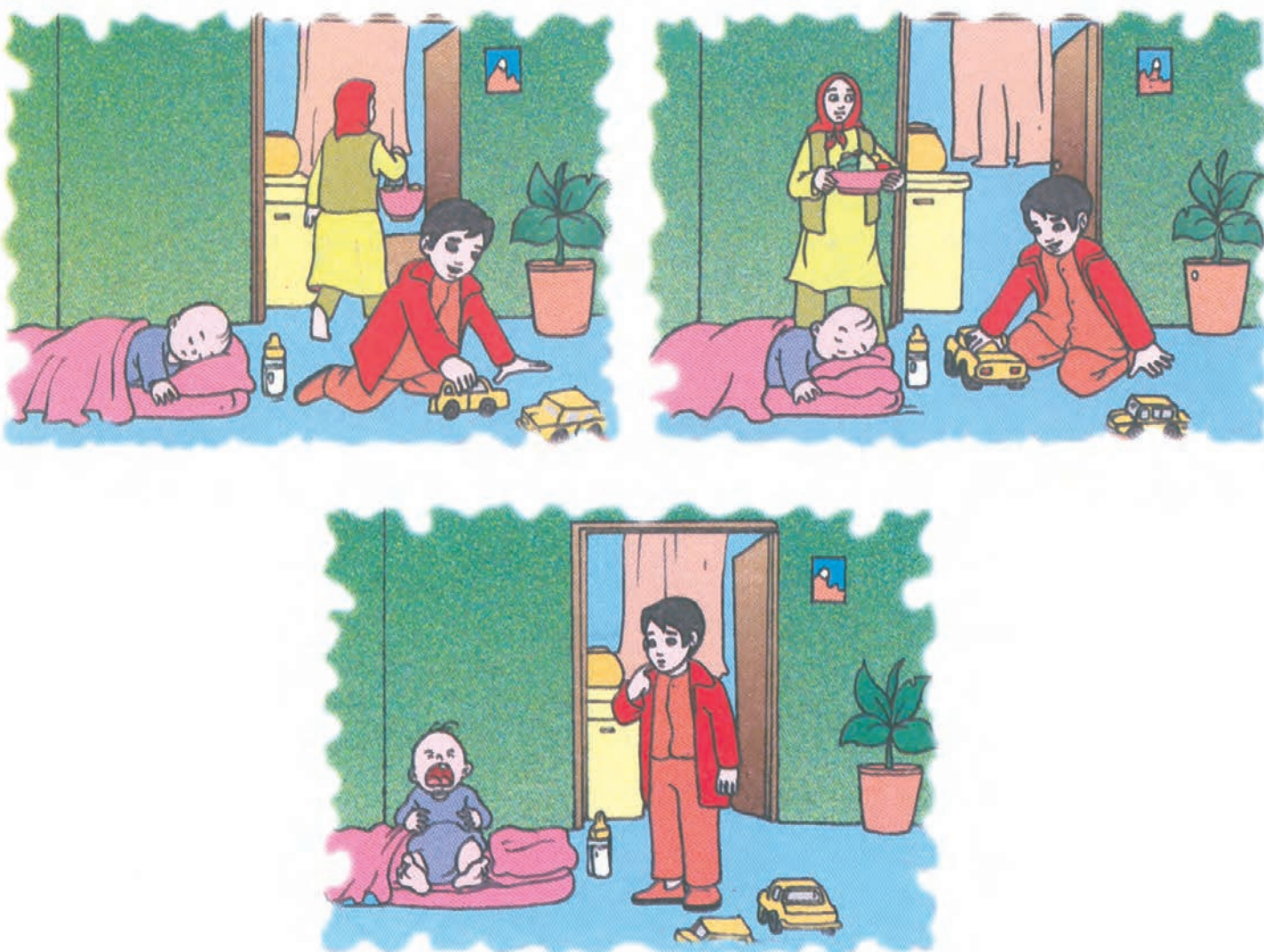
همین موقع: همین وقت

۱- نوزاد خواهرِ آرش بود یا برادرِ او؟

۲- وقتی نوزاد بیدار شد مادر به او چه داد؟

۳- چرا آرش نمی توانست با نوزاد بازی کند؟

□ به تصویرهای زیر نگاه کنید و داستان آن را کامل کنید.



بخوانید



این توپ کوچک است.



این توپ بزرگ است.



عبّاس پایین تپّه نشسته است.



عبّاس بالای تپّه نشسته است.



امین بیدار است.



امین خواب است.

بچه ها توجه کنید:

مخالفِ بزرگ، کوچک است.

بالا، پایین است.

خواب، بیدار است.



□ فکر کنید و پاسخ دهید.

۱- غذای نوزاد چیست؟

۲- آرش در نگه داری نوزاد چه کمکی به مادرش می کند؟

۳- اسم خواهر شما چیست؟

۴- دوست دارید اسم نوزاد در این درس چه باشد؟

□ برای هر یک از کلمه های زیر یک جمله بنویسید.

من

تلفن

می خوابم

خواهر

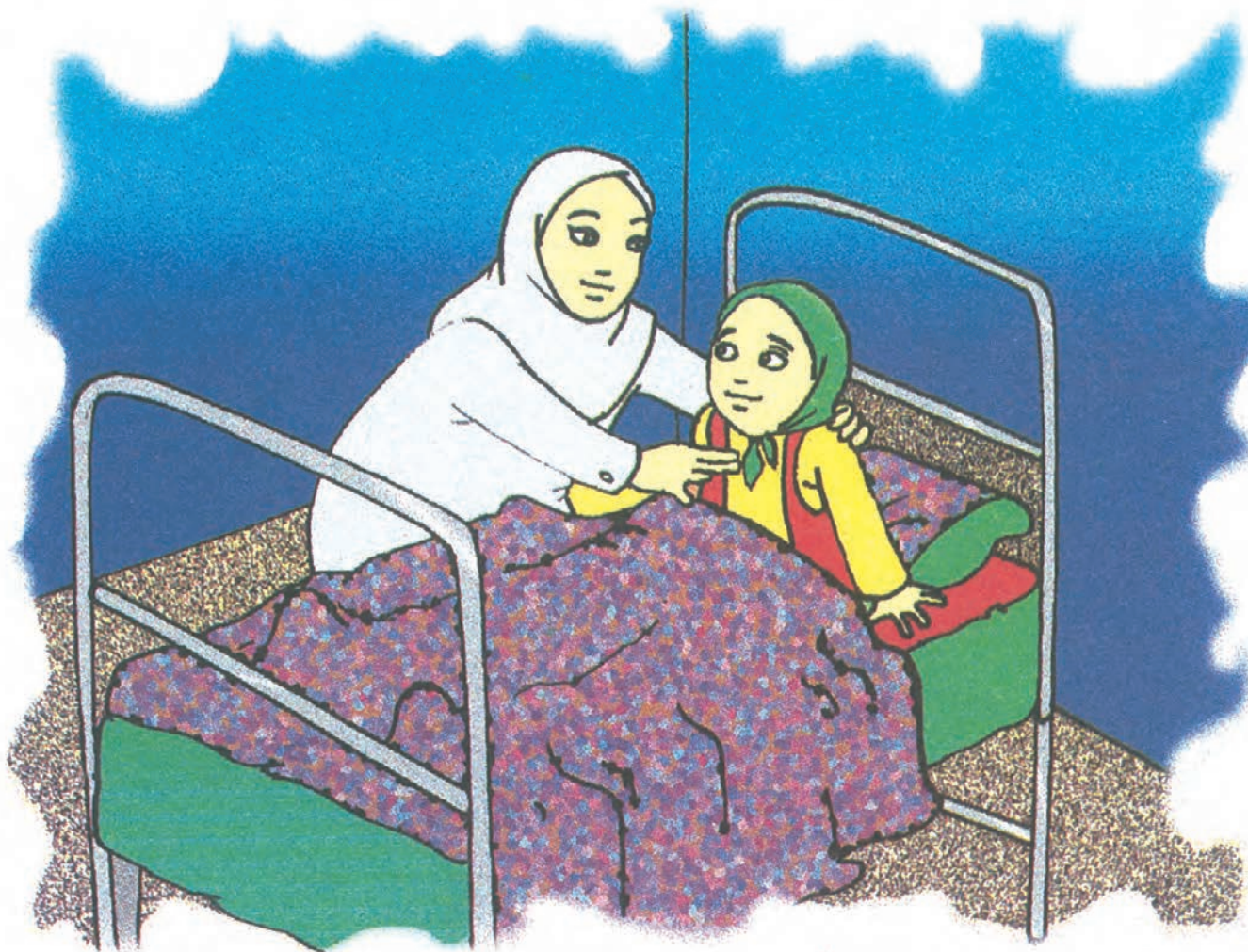
آمد

پرستار

هفته‌ی پیش، مریم بیمار شد و پدرش او را به بیمارستان برد. هنگام^{*} شب وقتی که مریم تنها بود، به یاد مادرش افتاد و دلش برای مادر تنگ شد.

در همین وقت، کسی موهای مریم را نوازش^{*} کرد. او با خود فکر کرد مادرش است و آهسته چشم‌هایش را باز کرد، اما خانمی را دید که روپوش سفیدی به تن داشت. آن خانم، پرستار بود.

او با مهربانی به مریم لبخند زد و گفت: سلام مریم جان، حالت چه طور است؟ بعد به مریم یک قرص داد و از اتاق بیرون رفت.



مریم هر روز خانم پرستار را می دید که با محبت* از او و بیماران دیگر مراقبت می کند.

همه ی بیماران او را دوست داشتند.

وقتی دکتر به مریم اجازه داد تا از بیمارستان برود. او خیلی ناراحت بود چون دیگر پرستارِ مهربان را نمی دید.

مریم وقتی به خانه برگشت به مادرش گفت: مادر، دلم می خواهد وقتی بزرگ شدم یک پرستار بشوم.

کلمه ها و ترکیب های تازه



احمد خواهرش را نوازش می کند.



مریم عروسک خود را نوازش می کند.

کلمه ها و ترکیب های تازه

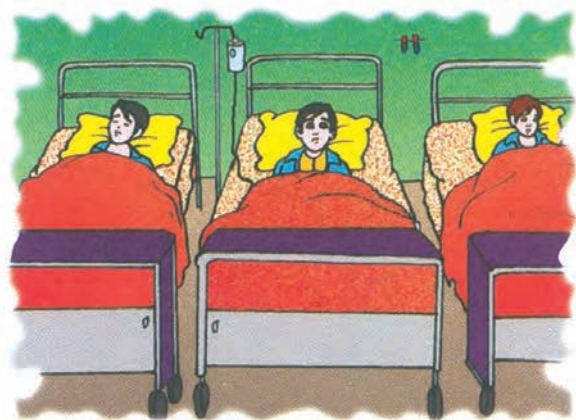
هنگام شب : وقتِ شب

با محبت : با مهربانی

پرسش

- ۱- وقتی مریم بیمار شد چه کسی او را به بیمارستان برد؟
- ۲- خانمی که موهای مریم را نوازش کرد چه کسی بود؟
- ۳- خانم پرستار به مریم چه داد؟
- ۴- مریم دلش می خواست وقتی بزرگ شد چه کاره شود؟

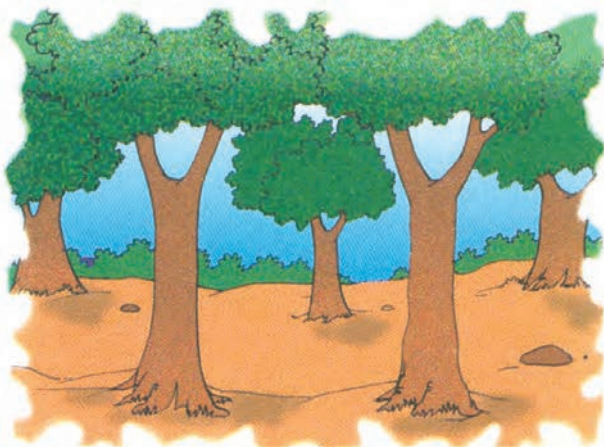
بچه ها توجه کنید :



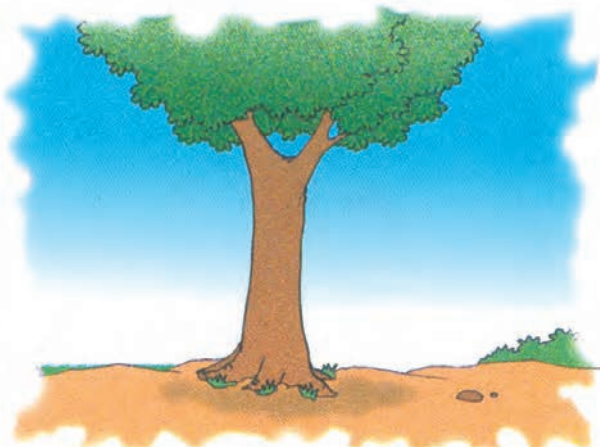
بیمارها - بیماران



بیمار



درخت ها - درختان



درخت

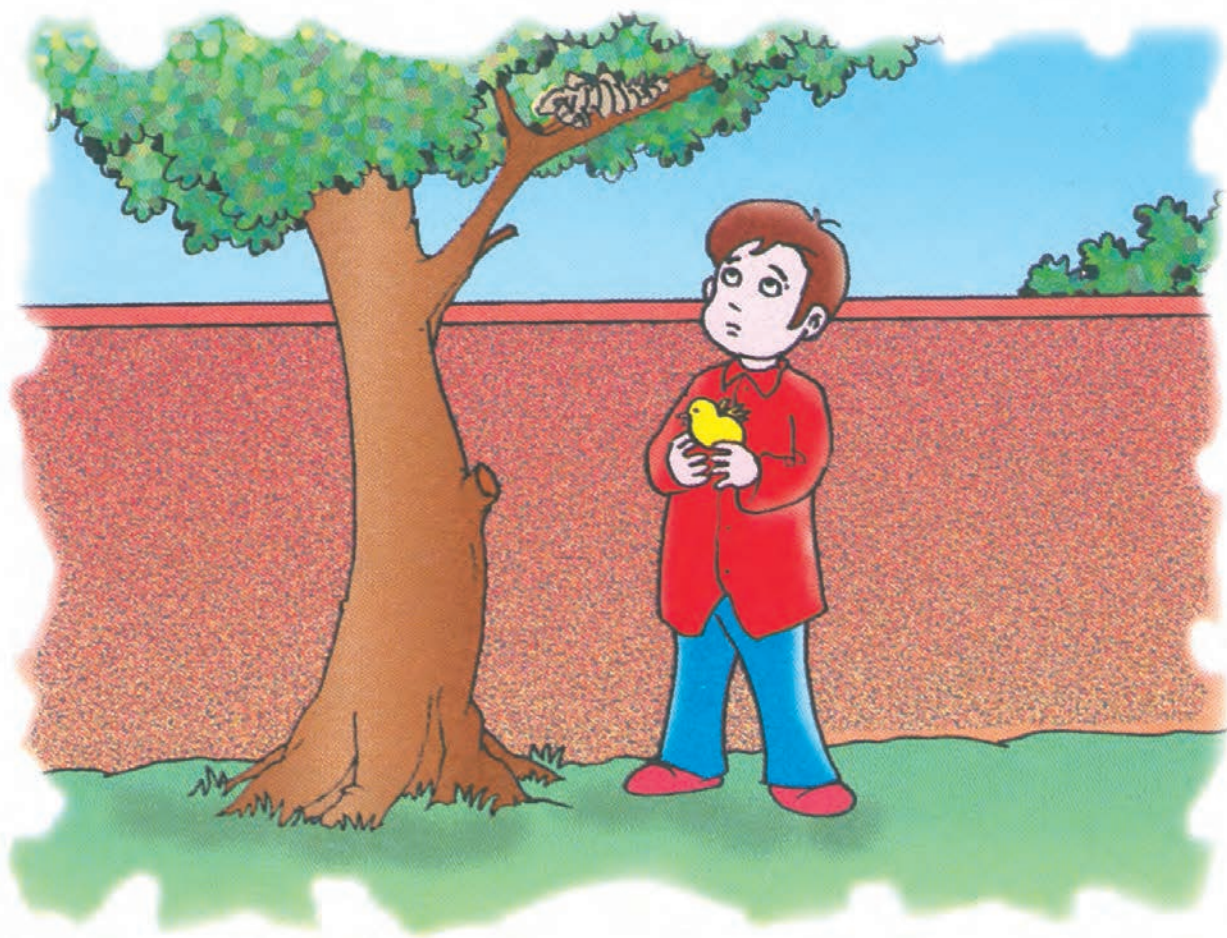
□ داستان زیر را بخوانید و دنباله‌ی آن را تعریف کنید.

مرتضی در حیاط زیر درخت نشسته بود.

روی درخت، پرنده‌ی زیبایی لانه داشت.

یک جوجه‌ی پرنده از بالای درخت به زمین افتاد.

مرتضی جوجه را برداشت و ...



□ فکر کنید و پاسخ دهید.

۱- لباس خانم پرستار چه رنگی بود؟

۲- آیا تا به حال پرستار مرد هم دیده‌اید؟

فصلِ بهار

عید نوروز بود. وحید و مینا بعد از تحویل سالِ نو*، با پدر و مادرِ خود به خانه‌ی عمو حسین رفتند. آن‌ها عید نوروز را به عمو تبریک گفتند. نزدیکِ ظهر، بچه‌ها با عمو حسین به حیاطِ خانه رفتند.

حیاط یک باغچه‌ی بزرگ داشت. درختانِ باغچه، پر از برگ‌های سبز و کوچک شده بود.

عمو گفت: بچه‌ها، این درختان تا چند روز دیگر، شکوفه‌های* سفید و صورتی می‌دهند. چون فصل بهار است. در این فصل هوا کم‌کم گرم می‌شود. وحید گفت: عمو جان! من فصل بهار را خیلی دوست دارم چون فصلِ بسیار زیبایی است!

در این وقت باران نم‌نم بارید و همه با هم به اتاق برگشتند.



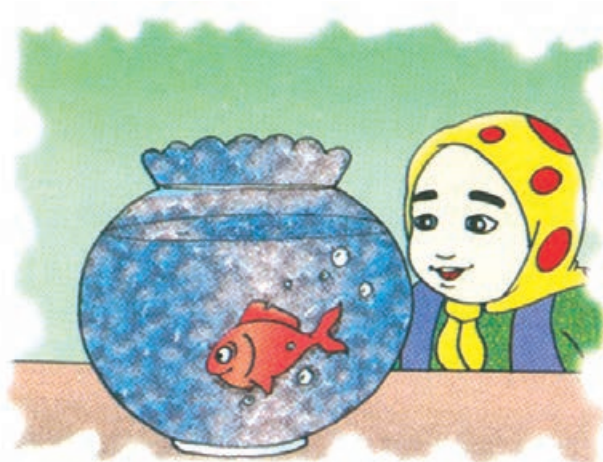
کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

شکوفه: گل‌های کوچک درختان میوه تحویل سال نو: شروع سال نو

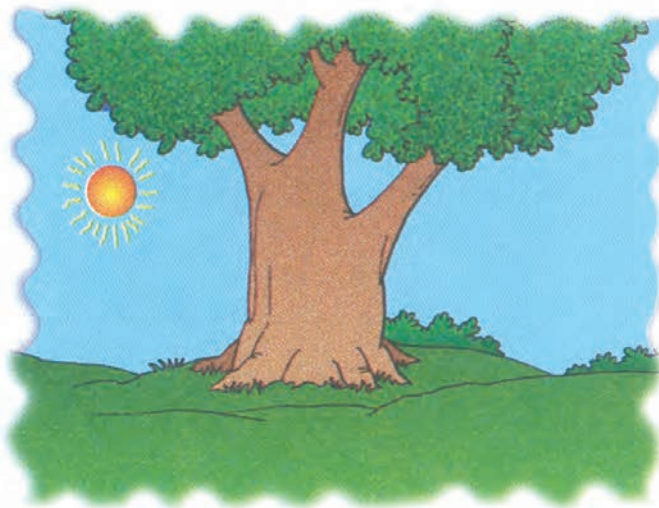
پرسش

- ۱- وحید و مینا بعد از تحویل سال نو به خانه‌ی چه کسی رفتند؟
- ۲- نزدیک ظهر، بچه‌ها با اعمو حسین به کجا رفتند؟
- ۳- گل‌های سفید و صورتی روی درخت، چه نام دارد؟
- ۴- در چه فصلی درختان پر از شکوفه می‌شوند؟

□ داستان را بخوانید. بعد کتاب را ببندید و تعریف کنید.
زری یک ماهی قرمز داشت. ماهی در آب بالا و پایین می‌پرید. زری آن را تماشا می‌کرد.
ناگهان ماهی از آب بیرون پرید. زری آن را برداشت و توی آب انداخت.



□ نام هر فصل را بگویند و بنویسند.



□ فکر کنید و پاسخ دهید.

۱- عید نوروز در چه فصلی است؟

۲- شما در عید نوروز به دیدن چه کسانی می‌روید؟

بچه‌ها توجه کنید:

فروردین، اردیبهشت و خرداد ماه‌های فصل بهار است.

□ با توجه به تصویر برای هر کلمه یک جمله بنویسید.



امیر

می خواند

مینا

مادر

گل

ماهی

بازی

زنگ ورزش بود. همه‌ی ما به حیاطِ مدرسه رفتیم.
آموزگار گفت: بچه‌ها، امروز می‌خواهم بازی «گرگم و گله می‌برم» را به شما یاد بدهم. خوب گوش کنید تا بازی را یاد بگیرید.
بعد معلّم از ما خواست تا همه در صف بایستیم و کمر یا لباسِ نفر جلوی خود را بگیریم.

سعید چوپان شد و جلوی بچه‌ها ایستاد. مسعود هم گرگ شد.
معلّم گفت: بچه‌ها، گرگ به شما حمله می‌کند، پس خود را کنار بکشید تا او نتواند شما را بگیرد. اما یادتان باشد نباید از دوستِ خود جدا شوید.





دانش آموزی که گرگ او را بگیرد از بازی بیرون می رود.
بازی وقتی تمام می شود که گرگ بتواند همه را بگیرد.
وقتی صحبت آموزگار تمام شد، ما بازی را انجام دادیم.
آن روز زنگ ورزش، چیزهای زیادی را یاد گرفتیم و از بازی خیلی لذت
بردیم.

پرسش

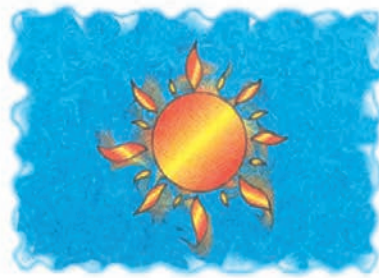
- ۱- معلم کدام بازی را به بچه ها یاد داد؟
- ۲- چه کسی در صف جلوی همه ایستاده بود؟
- ۳- در بازی، گرگ چه کار می کرد؟
- ۴- بچه ها چه طور از دست گرگ فرار می کردند؟



بخوانید



شب



روز



گرم



سرد



گریه



خنده

مخالف کلمه های زیر را بنویسید.

سرد

.....

خنده

.....

بالا

.....

روز

.....

□ فکر کنید و پاسخ دهید.

۱- بچه‌ها، آیا این بازی را دوست داشتید؟

۲- چه کسی در بازی شما چوپان بود؟

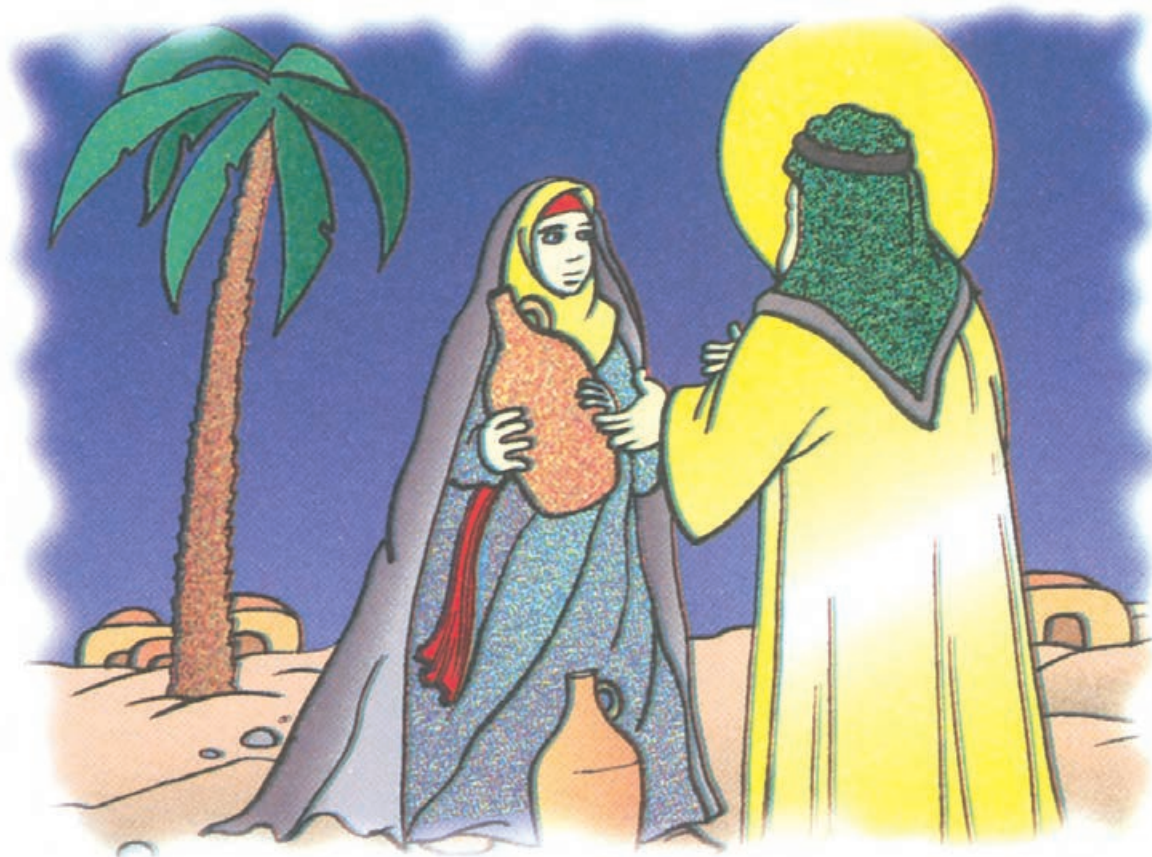
۳- چه کسی در بازی شما گرگ بود؟

□ به تصویرها نگاه کنید، داستان آن را بگویید و زیر هر تصویر یک جمله

بنویسید.



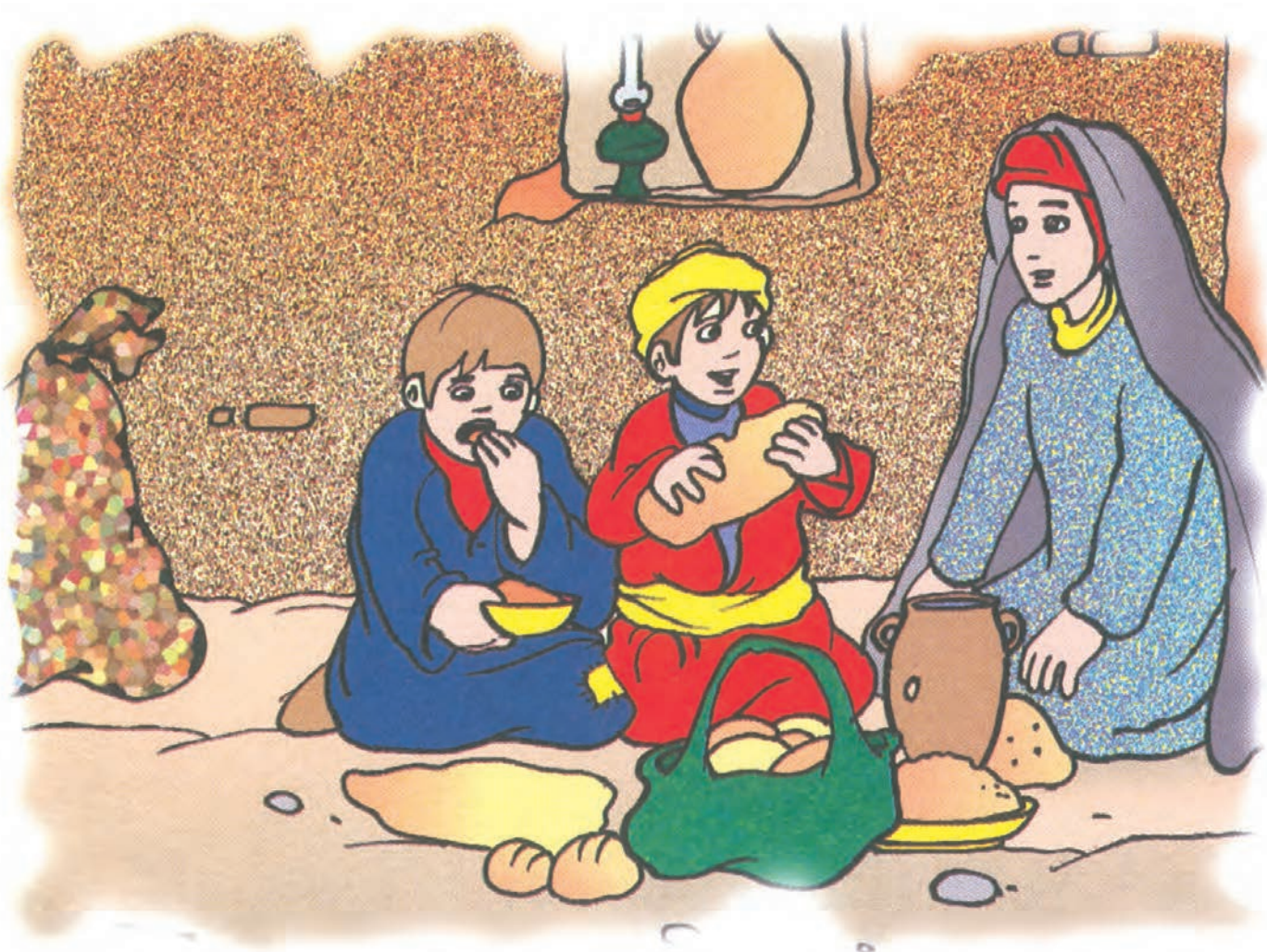
حضرت علی (ع)



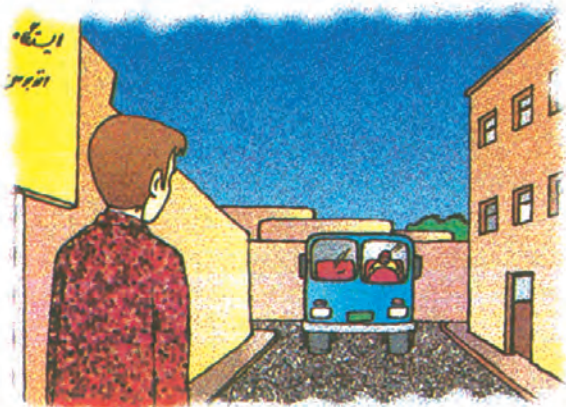
در یک روز که هوا خیلی گرم بود زنی با کوزه‌ای پر از آب به طرف خانه‌اش می‌رفت. او خیلی خسته بود و به سختی کوزه را با خود می‌برد. در این هنگام، مردی مهربان به کمک او آمد و کوزه‌ی آب را از او گرفت. وقتی آن‌ها به خانه رسیدند بچه‌های زن منتظرش* بودند. آن‌ها به زن گفتند: مادر، ما گرسنه هستیم.

زن آهسته گفت: ما در خانه غذایی نداریم.

آن مرد فهمید که بچه‌ها گرسنه هستند. او بسیار ناراحت شد و رفت. عصر آن روز با مقداری* غذا برگشت. بچه‌ها غذا را خوردند و از او تشکر کردند. مرد هم آن‌ها را نوازش کرد و بوسید.
آیا می‌دانید، آن مرد چه کسی بود؟
او حضرت علی (ع) بود. حضرت علی (ع) کودکان را بسیار دوست داشت و با آن‌ها مهربان بود.



کلمه ها و ترکیب های تازه



و حید منتظر اتوبوس است.



در این بشقاب مقدار کمی غذا هست.



در این ظرف مقدار زیادی غذا هست.

پرسش

- ۱- چرا مرد به کمک آن زن آمد؟
- ۲- در خانه چه کسانی منتظر آن زن بودند؟
- ۳- مردی که به زن کمک کرد و برای بچه ها غذا آورد چه کسی بود؟
- ۴- چرا حضرت علی (ع) برای بچه ها غذا آورد؟

بچه‌ها توجه کنید:

مردِ مهربان	یعنی	مردی مهربان
یک کوزه‌ی آب	یعنی	کوزه‌ای آب
یک گلِ زیبا	یعنی	گلی زیبا
یک دخترِ تمیز	یعنی	دختری تمیز

□ برای هر یک از کلمه‌های زیر یک جمله بنویسید.

خدا

آمدم

گرسنه

کمک

بست

باغ وحش

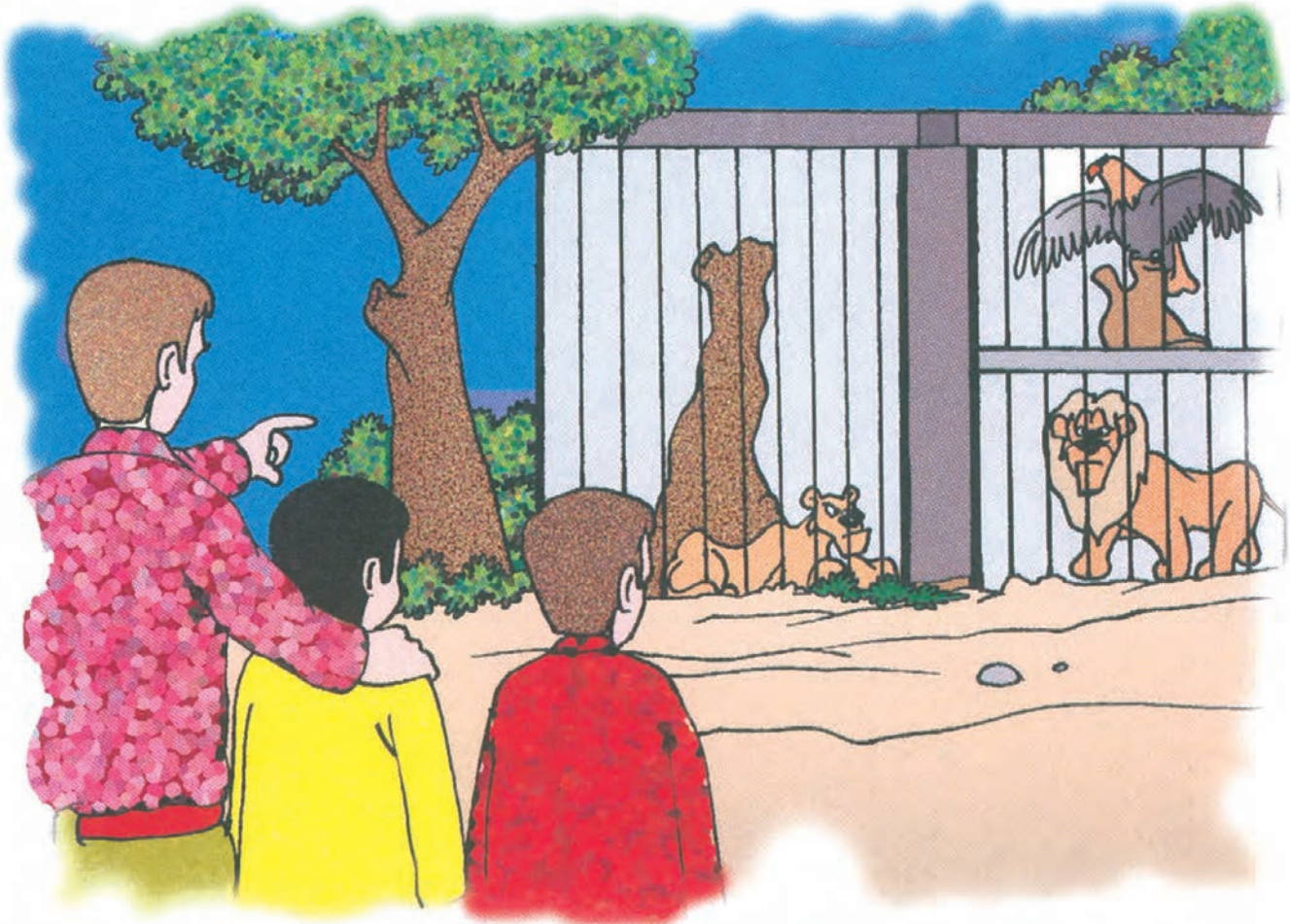
یک روز ما دانش‌آموزان همراه آموزگار خود به باغ وحش رفتیم. در آنجا قفس‌های بزرگی دیده می‌شد. در قفس‌ها، حیوان‌هایی مثل شیر، روباه، فیل و میمون نگه‌داری می‌شدند.

آموزگار گفت: بچه‌ها، به قفس‌ها زیاد نزدیک نشوید چون بعضی از حیوان‌ها خطرناک* هستند.

همه با هم به سمت* قفس حیوان‌ها رفتیم. علی با دیدن شیر گفت:

اسم این حیوان شیر است شجاع* نترس، دلیر است

وقتی به کنار قفس روباه رسیدیم، روباه مشغول خوردن گوشت بود.



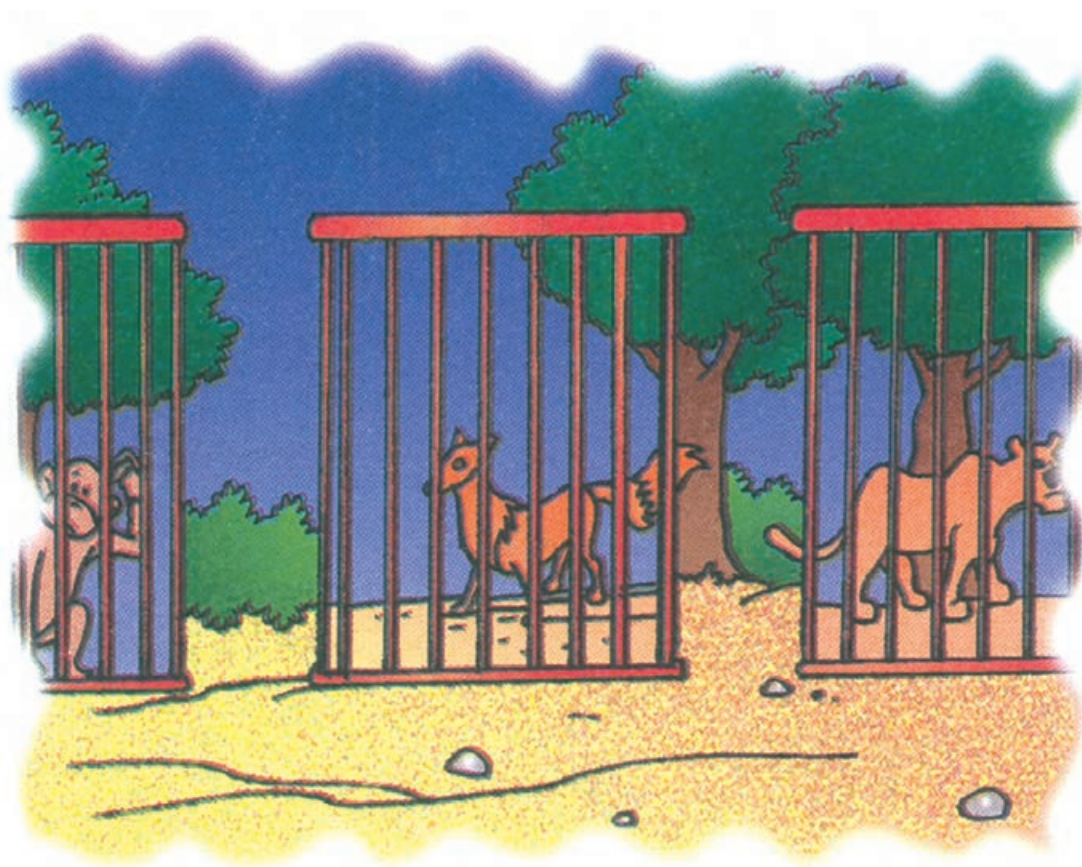
محمد گفت: علی جان، می توانی یک شعر دیگر هم بخوانی؟

علی خندید و گفت:

این حیوان روباه است حيله گر* و مکار است

دشمن بچه خرگوش می خورد مرغ و خروس

کمی جلوتر چند غاز سفید در آب شنا می کردند غازها گردن درازی* داشتند.
ما آن روز در باغ وحش، حیوان های زیادی را دیدیم و به ما خیلی خوش گذشت.



کلمه ها و ترکیب های تازه



این کار خطرناک است.



بازی با کبریت خطرناک است.



و حید به سمت خانه می رود.

و حید به طرف خانه می رود.



مژگان به سمت پارک می رود.

مژگان به طرف پارک می رود.

به سمت: به طرف

شجاع: کسی که نمی ترسد

حیله گر و مکار: کسی که دیگران را گول می زند.

گردن دراز: گردن بلند

پرسش

۱- آموزگار و بچه‌ها به کجا رفتند؟

۲- حیوان‌ها در کجا نگه‌داری می‌شدند؟

۳- چرا بچه‌ها نباید به قفس‌ها نزدیک می‌شدند؟

۴- دانش‌آموزان چه حیوان‌هایی را در باغ وحش دیدند؟

□ نام تصویرها را بنویسید.





□ در جاهای خالی کلمه‌ی مناسب بنویسید.

مسجد - مدرسه - باغ وحش - کتابخانه

به جایی که بچه‌ها در آن درس می‌خوانند می‌گویند.

به جایی که در آن از کتاب نگه‌داری می‌کنند می‌گویند.

به جایی که در آن از حیوان‌ها نگه‌داری می‌کنند می‌گویند.

□ مخالفِ هر کلمه را پیدا کنید و در جای خالی بنویسید.

بلند	جلو	کوتاه
.....	عقب
نزدیک	چاق	لاغر
.....	دور

□ فکر کنید و پاسخ دهید.

۱- آیا تا به حال به باغ وحش رفته‌اید؟

۲- چرا غاز نزدیکِ آب زندگی می‌کند؟

۳- چه حیوانی دشمنِ خرگوش، مرغ و خروس است؟

